



اساس سوسیالیسم انسان است
چه در ظرفیت جمعی و چه فردی.
سوسیالیسم جنبش بازگرداندن
اختیار به انسان است.
منصور حکمت

ضمیمه
۸۹

یک دنیای بهتر

نشریه حزب اتحاد کمونیسم کارگری

Weekly publication of Worker - communism Unity Party

برای

سر دبیر: سیاوش دانشور e.mail: siavash_d@yahoo.com چهارشنبه ها منتشر میشود ۲۵ فوریه ۲۰۰۹ - ۷ اسفند ۱۳۸۷

حزب

و قدرت سیاسی

سخنرانی در کنگره دوم حزب کمونیست کارگری ایران

۱۵ آوریل ۱۹۹۸

صفحه ۲

منصور حکمت

حزب و جامعه:

از گروه فشار تا حزب سیاسی

صفحه ۱۰

منصور حکمت

آثار منصور حکمت را بخوانید!

برای هر کارگر و کمونیستی که به برپائی جامعه ای
سوسیالیستی فکر میکند و آن را امری مبرم و ممکن میداند،
منصور حکمت یک گنجینه غنی آموزش است.

<http://hekmat.public-archive.net/>

www.m-hekmat.com/

یادداشت سردبیر،



سیاوش دانشور

کمونیسم طبقه کارگر و قدرت سیاسی

حزب کمونیستی طبقه کارگر برای سرنگونی سرمایه داری و کسب قدرت سیاسی تلاش میکند. حزبی که رابطه اش با قدرت سیاسی تعریف شده نیست حزب نیست. بدون این هدف حزب سیاسی معنی ندارد و اصولاً طبقه کارگر نیازی به احزاب سیاسی کارگری ندارد. تمام هدف تلاشهای فکری و سیاسی و سازمانگرانه، برپائی جریانات کمونیستی، به جنگ طبقه حاکم رفتن، آمادگی و بمیدان کشیدن طبقه کارگر، اعتراض و اعتصاب، سازماندهی ارتش کارگری و جنگ نظامی با بورژوازی، سازماندهی قیام و انقلاب کارگری، نهایتاً هدفش گرفتن قدرت دولتی و نابودی ماشین سرکوب و استقرار حکومتی است که بتواند برنامه طبقه کارگر را به اجرا درآورد. کمونیسم طبقه کارگر در تحولات سیاسی اگر این آمادگی و این افق را نداشته باشد راهی جز دنباله روی از بورژوازی و رضایت به برنامه بورژوازی ندارد.

اما به لطف سلطه سنگین یک قرن سوسیالیسم های غیر کارگری و گناه پسا استالینی، امروز این امر ساده و بدیهی برای بخشی از چپ معضل شده است. بحثهای منصور حکمت در باره حزب و قدرت سیاسی و حزب و جامعه، از جمله مباحثی هستند، که هر دری به تخته ای میخورد، عده ای میگویند تقصیر منصور حکمت است که این بحثها را طرح کرد و علت العلل مشکلات همینجاست. آنها هرچه میگویند و هر منفعت خردی را دنبال میکنند، اصل حرفشان اینست که خیر کمونیسم نباید برای قدرت سیاسی تلاش کند و بخشی شان اساساً قدرت سیاسی را علی الابد به بورژوازی واگذار کرده اند.

در این شماره ضمیمه این دو بحث منصور حکمت را برای مطالعه مجدد خوانندگان منتشر میکنیم و در چند شماره نشریه در دفاع از این بحثها به تزی اصلی مخالفین متفرقه این مباحث و همینطور تعبیر نادرست موافقین آن میپردازیم. مطالعه دقیق این مباحث را به خوانندگان نشریه توصیه میکنیم. *



منصور حکمت (زین رانی، ۱۳۲۰ - ۱۳۸۱)
Mansoor Hekmat (Zobin Rani) 1951-2009

قدرت سیاسی نظر دارد!

اولین نکته‌ای که من می‌خواهم بگویم و شاید کفرآلود به نظر برسد این است که این حزب به قدرت سیاسی نظر دارد و می‌خواهد قدرت سیاسی را به دست بگیرد و این نه فقط تناقضی با به قدرت رسیدن طبقه کارگر ندارد (می‌تواند نداشته باشد و می‌تواند هم بعضا داشته باشد، بستگی به شکل این تصرف قدرت دارد) بلکه در اساس تنها راه تصرف قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر از دست بورژوازی همین است.

یک نکته دیگر که ظاهرا و گویا از تئوری به ما صادر شده این است که پروسه قدرت‌گیری سیاسی مثل پروسه کاشتن یک درخت است، به این معنی: که کمونیستها شروع میکنند به کار در میان طبقه کارگر، تبلیغ، ترویج و سازماندهی میکنند و در طبقه نفوذ میکنند. طبقه را بتدریج سازمان می‌دهند. عناصر و محافل درون طبقه کمونیست میشوند. قدم به قدم این قدرت و نفوذ افزایش پیدا میکند، قدرت آکسیونی پیدا میکنند، قدرت تظاهرات پیدا میکنند و در طول این پروسه رابطه حزب و طبقه چنان تحکیم میشود که حزب میتواند طبقه کارگر را به قیام بکشد، انقلاب را سازمان دهد و قدرت را بگیرد. این تئوری چپ و تصور عمومی از کار کمونیستی است.

اما من می‌خواهم اینجا یک سؤال کفرآلود دیگر مطرح بکنم: اگر این پروسه بیش از ۲۰ سال طول بکشد ((چی؟))

صفحه ۳

حزب و قدرت سیاسی

سخنرانی در کنگره دوم حزب کمونیست کارگری ایران

۱۵ آوریل ۱۹۹۸

منصور حکمت

بغل دست ما از نوع وحدت کمونیستی است که می‌گوید: "آقا چه شد؟ این طبقه است که قرار است قدرت را بگیرد، مگر پدیده شوری را ندیدید؟"

این من را یاد آن طنز گراچو مارکس کم‌دین مشهور آمریکایی می‌اندازد که می‌گفت: من عضو باشگاهی که آدمی مثل من را به عضویت خود قبول کند، نمیشوم! دیدگاه طرف مقابل ما هم شبیه اینست. می‌گوید که من حاضرم در جامعه تحت حاکمیت دولت بورژوا لیبرال زندگی کنم، حاضرم تحت حکومت کنسرواتیوها زندگی کنم، حاضرم تحت حکومت لیبرالی زندگی کنم، ولی تحت حاکمیت حکومتی که دولت آن از آدمی مثل من تشکیل میشود، حاضر نیستم زندگی کنم!

این یک نکته و یک گوشه تئوریک مساله مورد بحث است که باید به آن بپردازیم. ما حق داریم راجع به این مقوله این طور که امروز داریم حرف می‌زنیم، حرف بزیم و بعد بحث قدیمی خود راجع به انقلاب کارگری، سازماندهی توده‌ای طبقه کارگر، تصرف قدرت سیاسی و قیام را دنبال کنیم.

مهدی خانبابا تهرانی در یک مصاحبه با نیمرز، که من تیتراژ آن را فقط خواندم گفته است که اشکال اپوزیسیون این است که به قدرت سیاسی نظر دارد! من درک نمی‌کنم. مگر قرار بوده اپوزیسیون چه کار دیگری بکند؟ مشکل مهدی تهرانی این نیست که مثلا اپوزیسیون در مورد جامعه مدنی خوب یا بد فکر میکند، می‌گوید اشکال اپوزیسیون ایران این است که به

طبقه و قدرت سیاسی حرف بزنید، شما کمونیستها قرار نیست راجع به قدرت حزبتان حرف بزنید. قدرت حزب، رسیدن قدرت سیاسی به حزب ظاهرا خلاف تئوری سوسیالیستی است. به ما خواهند گفت به دلیل اینکه تئوری می‌گوید که طبقه کارگر قدرت را از بورژوازی می‌گیرد و خود را به عنوان طبقه حاکمه سازمان میدهد، معلوم نیست که حزب در اینجا چه موضوعیتی دارد و اصلا چرا از "حزب و قدرت سیاسی" حرف می‌زنید؟

این "ممنوعیت" در رابطه با حزب و قدرت سیاسی فقط در مورد ماست. در افکار عمومی فقط ما کمونیستها هستیم که وقتی از قدرت سیاسی حرف می‌زنیم، به ما هشدار میدهند که سر جای خود بنشینید، شما مطابق تئوری خودتان قرار نیست به عنوان حزب به قدرت سیاسی نزدیک شوید، قرار است طبقه کارگر به قدرت سیاسی نزدیک شود. ما با این موضع چه در خود جنبش سوسیالیستی و چه در بیرون از ما مواجه میشویم و این تذکر را میشنویم. این جزء "ممنوعیت"های ما است. اگر پنج نفر ناسیونالیست جمع شوند و یک حزب جدید تشکیل بدهند، فوراً از گرفتن قدرت سیاسی حرف می‌زنند و هیچکس هم به آنها ایرادی نمی‌گیرد، هیچکس! می‌گویند حزب ناسیونالیست جدید ایران تأسیس شده و آقای فلانی رئیس آن است و تصمیم خود را برای گرفتن قدرت سیاسی و تبدیل شدن به رئیس جمهور و نخست وزیر اعلام میکنند و در روزنامه‌ها و رادیو تلویزیون در این مورد مصاحبه هم میکنند. ولی اگر من و شما بگویم که حزب کمونیست کارگری می‌خواهد به طرف قدرت سیاسی گام بردارد، اولین کسی که یقه ما را می‌گیرد یکی از همین چپ‌های

(متن زیر از روی نوار سخنرانی منصور حکمت پیاده و توسط آثر ماجدی ادیت شده است. عبارات دارای دو پرانتز از ویراستار و درون یک پرانتز از سخنران است. آثر ماجدی سپتامبر ۲۰۰۶)

رفقا حتما انتظارات متنوعی از این بحث دارند، اما آن چیزی که من می‌گویم مرحله قدم به قدم پرتاب مواد غذایی به طرف سرانگشتان سرکوبگر رژیم تا قیام مسلحانه نیست! من می‌خواهم در اینجا این مراحل را توضیح بدهم. می‌خواهم درباره ملاحظات و مسائلی که در پروسه قدرت‌گیری کمونیسم کارگری و تصرف قدرت سیاسی توسط کمونیسم کارگری مطرحند بحث کنم و فاکتورهایی که در این مساله دخیل اند را توضیح بدهم. می‌خواهم با چند نکته شروع کنم که بیشتر شبیه به سؤالات کفرآلودی از خود ما است. به این معنی کفرآلود که ظاهرا تئوری تاکنونی جوابهایی میدهد که طرح خود این سؤالات را زیر سؤال می‌برد. من فکر میکنم که یک نظر و توجه دقیق‌تر به تئوری کمونیسم و قدرت سیاسی نشان میدهد که هیچ ابهامی با این سؤالات بوجود نمی‌آید. ولی من این سؤالات را دارم و می‌خواهم که همه به آنها فکر کنید و در طرح آنها سهم باشید.

اولین نکته ای که مطرح است اینست که قدرت حزب یا قدرت طبقه؟ این اولین سؤالی است که کسی وقتی به نتایج این بحث فکر میکند، از ما خواهد پرسید. از ما خواهند پرسید چرا دارید راجع به حزب و قدرت سیاسی حرف می‌زنید؟ مطابق تئوری سوسیالیستی قرار بود راجع به

حزب و قدرت سیاسی...

یعنی ما شروع کنیم به سازماندهی در میان کارگران و مثلاً کارگرانی که الان ۲۰ و ۲۲ ساله هستند را سازماندهی کنیم. در این صورت بعد از ۱۰ تا ۱۵ سال یک عده از آنها بچهدار میشوند، تعدادی مریض میشوند و یک عده از آنها از کار سیاسی کنار میشوند. در آخر میبینیم که بعد از این سالها ما ظاهراً از یک طرف آنها را کمونیست میکنیم و از طرف دیگر آنها بازنشسته میشوند و از کار سیاسی کناره گیری میکنند. مگر آموزش سوسیالیستی، کمونیسم، سازمانیابی طبقه و رابطه حزب و طبقه، از نسلی به نسل دیگر منتقل میشود که ما مثلاً بیانییم روی کارگران دهه ۴۰ و ۵۰ ایران کار و فعالیت بکنیم و امیدوار باشیم با کارگران دهه ۷۰ و ۸۰ ایران به قدرت برسیم؟ مگر میشود طی ۵۰ سال یک حزب کمونیستی در میان کارگران کار کند و بعد از ۵۰ سال به قدرت برسد؟

برای من به عنوان یک عابر بی‌گناه در جامعه چنین انتظاری غیر عقلایی بنظر میرسد، به خاطر اینکه این میراث تشکیلاتی، این تعهد ایدئولوژیکی، این آگاهی طبقاتی و این رابطه حزب و طبقه به همین سادگی از نسلی به نسل دیگر منتقل نمیشود. ما داریم این را میبینیم. شما کار میکنید و برای مثال در میان کارگران ۲۰ درصد نفوذ پیدا میکنید. اینها بعد از مدتی حوصله شان سر میروند. مگر چقدر میشود آمد و رفت؟ ما خودمان در زندگی سیاسی باقی میمانیم، در حالی که آن کارگرانی را که با آنها کار و فعالیت کرده‌ایم، میروند. و ما این را در تجربه زندگی سیاسی خودمان میبینیم.

برای مثال این حزبی بود که در

محلی بالاخره به داخل انجمن بفرستند و تازه بعد از ۳۰ سال در کشوری مثل انگلستان یا فرانسه حتی نمیتوانند این کار را در انتخابات محلی هم بکنند. این داستان موفقیت‌های احزاب چپ رادیکال در سیستم‌های پارلمانی در رابطه با قدرت سیاسی است. و ظاهراً وقتی که رفیق فلانی وارد انجمن شهر شد دیگر گویا وارد فاز جدیدی میشوند.

باید این سؤال را مطرح کرد: آیا میشود با یک چنین تئوری‌ای، یعنی از تئوری تکامل تدریجی، از رابطه رسیدن از نقطه A به B، از صفر به صد و آمادگی برای قیام نتیجه‌ای گرفت؟ و آیا قیام کمونیستی در انتهای یک چنین پروسه‌ای است؟

نکته دیگر و سؤال دیگر این است: آیا هر وقت که ما بخواهیم یا بتوانیم، میتوانیم قدرت را بگیریم و یا باید تحولات دیگری هم در جامعه اتفاق افتاده باشد؟

فرض کنید که ما نفوذ پیدا کردیم و ۳۰ تا ۴۰ درصد کارگران آمدند پشت سر ما، مثل حزب کمونیست ایتالیا، یا مثل حزب کمونیست فرانسه در ۲۰ سال پیش. آیا وقتی که به اینجا رسیدید که دیگر خودتان برای کسب قدرت سیاسی حاضر شده‌اید، این مسأله (سرنوشت قدرت سیاسی) در رابطه بین حزب و طبقه تعیین تکلیف میشود؟ یعنی هر وقت حزب، طبقه را برای انقلاب آماده کند، انقلاب میشود؟ یا اتفاقات دیگری نیز در جامعه باید بیفتند؟

انقلاب پدیده‌ای در جامعه است. منتها در نگرش سازمانی و فکری چپ گفته میشود که هر وقت ما آماده شدیم، میرویم قدرت را میگیریم. ولی تئوری مارکسیستی میگوید که جامعه باید وارد دوره‌ای از تحولات انقلابی شده باشد تا ما بتوانیم در تغییر جامعه دخالت کنیم. جامعه‌ای که نمیخواهد تغییر کند،

با ساتور دست کارگری را که به طرف قدرت می‌رود، قطع میکند، هر اندازه هم که متشکل باشد. نمیشود یک صبح آرام از خواب بلند بشوی و بگویی من آماده‌ام قدرت را بگیرم، خود جامعه در چنان شرایطی اجازه قدرت گرفتن را به شما نمیدهد. تلاطم انقلابی، اعتدالی سیاسی، وجود یک تناقض در دل جامعه که طبقات را به مبارزه با همدیگر میکشاند و مقاطع ویژه‌ای که در آن میشود قدرت را گرفت، از عوامل تعیین کننده‌ای هستند که در بحث حزب و قدرت سیاسی تأثیر می‌گذارند.

آیا هر لحظه میشود قدرت را گرفت؟ آیا اگر فکر کنید که از نظر سازمانی، کمی، نظامی و نیرو آماده هستید میشود قدرت را گرفت؟ آیا قدرت در هر شرایطی قابل گرفتن است و یا فقط تحت شرایط خاصی میشود به قدرت دست برد؟ جواب من به این سؤالات این است: به نظر من تئوری "ولگار" (vulgar) (،) تئوری خام، همیشه حزب را بدون طبقه و طبقه را بدون حزب در نظر میگیرد و تجسم میکند. وقتی از حزب حرف میزنند، از یک سازمان انقلابیون بیرگ و ریشه حرف میزنند، با این تفاوت که این انجمن انقلابی است، اما کاملاً بیرون طبقه است و نشان دهنده تحول و هیچ فعل و انفعالی در درون خود طبقه نیست. این مسأله را قبلاً در ادبیات مان مورد بحث قرار داده‌ایم. و وقتی که راجع به طبقه حرف میزنند این طبقه کوچکترین تحزبی ندارد، خود کارگران هستند که در یک موقعیت تحصنی-اعتصابی به سر میبرند و با همان قیافه و به طور دسته جمعی قدرت را میگیرند. و اگر اینها به خودشان ساختار بدهند و یا سازمان سیاسی در آنها نفوذ کند، فوری انقلابشان مخدوش میشود! به طور کلی، در بیان خام تئوری رایج، این دوگانگی هست: حزب در یک طرف بدون کارگران و کارگران در طرف دیگر بدون حزب.

خصلت کارگری حزب، که میتواند با بودن کارگرها

اول ماه مه‌های سندج دخالت داشت، با محافل کارگری مختلف که رادیو گوش میکردند، برنامه‌های حزب و رادیو را توزیع و تکثیر میکردند، تماس میگرفتند، به خارج سفر میکردند، مرتبط بود. یکی از ایراداتی که از ما میگیرند این است که پس چه شد آن نفوذی که داشتیم؟ جالب این است که ما آن نفوذ کارگری و ارتباط‌ها را در دل و پس از سرکوبهای خونین ۳۰ خرداد ۶۰ پیدا کردیم، بافت و پایه کارگری داشتیم و الان نداریم. چه شد؟ معلوم است، حوصله همه سر رفت، همه که منتظر نمیشوند تا انقلاب بیاید و آنها را با خودش ببرد. بعد از مدتی تصمیم دیگری در زندگیشان میگیرند و کار دیگری میکنند و یا اصلاً میگویند این کار نتیجه و فایده‌ای ندارد. محافل کارگری و فعالین کارگری که در آن دوره با ما بودند، الان می‌شنویم که دارند کار دیگری میکنند. این قدرت سیاسی، این قدرت حزبی از نسلی به نسل دیگر منتقل نمیشود. نفوذ کارگری احزاب پس انداز نمیشود. مثل یک صندوق پس‌انداز نیست که شما تا زمانی که مبلغ قابل توجهی پس‌انداز کنید به آن پرداخت میکنید. نفوذ کارگری به دست می‌آورد و به نظر من یا از آن برای دست بردن به قدرت سیاسی استفاده میکنید و یا باید دوباره بروید کار کنید تا به جایی برسید.

تجربه همه احزاب کمونیستی اروپا همین است. تجربه همه احزاب سیاسی چپ دنیا همین است. احزابی که با انتخابات سر کار می‌آیند، هر چهار سال یک بار در کشورهای دمکراتیک در انتخابات شرکت میکنند و مردم به آنها رأی میدهند و بنظر میرسد چپ‌ها معمولاً هیچ وقت رأی نمی‌آورند. داستان زندگی چپ نظام پارلمانی و چپ رادیکال را که نگاه میکنید، میبینید که در مواردی تروتسکیستها نزدیک میشوند که یک نفر را در انتخابات انجمن

حزب و قدرت سیاسی...

با حزب و با داشتن یک برنامه کارگری، تعریف شود، بدون اینکه لزوماً همه کارگران با آن باشند و یا لزوماً اکثریت کارگران با آن باشند، پدیده‌ای است که ما داریم مطرح میکنیم. یک حزب کارگری با وجود اینکه در میان کارگران در اقلیت است، میتواند در لحظات تاریخی تعیین کننده‌ای، حرکت اکثریت طبقه کارگر را شکل بدهد، قیام کند و قدرت را بگیرد و نگهدارد و اصلاً از این طریق میشود به اکثریت تبدیل شود. به نظر من این کار را میشود کرد. باید این طور باشد و گر نه به هر کسی، به هر استاد دانشگاهی که سوسیالیسم را خوانده است و میگوید این کار با چیزی که خوانده‌ام جور در نمیآید و یا هر چپی که ظاهراً از استالینیسم درس گرفته است و به ما میگوید شما در میان طبقه کارگر یک اقلیت ویژه‌ای هستید و حق ندارید به قدرت دست ببرید، جواب ایناست که تئوری ما از اول اینها نبوده است. جواب این خواهد بود: ما هیچ وقت در غیاب یک حرکت انقلابی، نمیتوانیم اکثریت طبقه را به خودمان جلب کنیم، هیچ وقت نمیتوانیم اقلیت انقلابی و کمونیستی طبقه باید گام‌هایی را در مبارزه اجتماعی بر دارد که باعث شود اکثریت طبقه به آن بپیوندد. اگر در هیچ جا، جای پائی ندارید، هیچ دلیلی وجود ندارد که کسی به شما بپیوندد. هیچ کس دلیلی ندارد به حزبی بپیوندد که برنامه خاصی برای کار مهمی ندارد. توده مردم به کسانی مپیونددند که برنامه خاصی برای تغییر جامعه دارند. توده طبقه کارگر وقتی شما قیام را در دستورشان میگذارید و بعد نمیتوانید از عهده سازماندهی آن بر بیایید، می‌رود به یک حزب رفرمیست مپیونددند که حداقل میتواند افزایش دستمزدها را برای آنها تامین کند. رابطه حزب و طبقه با انقلاب و اصلاحات یک رابطه ویژه و کاملاً انسانی

است و آن هم هر لحظه بهبود اوضاع و بهبود اوضاع زندگی است. حتی اگر شما قویترین حزب هم باشید وقتی کارگران ببینند که قصد ندارید و نمیتوانید به طور ابرکتیو حرکتی را سازمان بدهید که منجر به نتیجه‌ای بشود، می‌روند به همان حزب چپ بورژوائی رأی میدهند که اقلاً میتواند جلو کنسرواتورها را بگیرد، از حداقل معیشت دفاع کند، یا طب و بهداشت را رایگان نگهدارد.

جواب خود من به این بحث این است: حزب کارگری که اقلیتی، نیروی واقعی‌ای در درون طبقه داشته باشد، حزب کمونیستی‌ای که نیروی واقعی قابل لمس‌ی در درون طبقه داشته باشد که امکان عمل انقلابی و رادیکال را در سطح اجتماعی به آن بدهد، از طریق همین عمل انقلابی و رادیکال در صحنه اجتماعی است که میتواند بقیه طبقه را با خودش بیاورد. مکانیزم نزدیک شدن حزب به قدرت سیاسی در رابطه با طبقه اینست، حزب کاتالیزتوری نیست که طبقه متابولیسیم درونی خود را در آن مپیوندد. به همین طریق، به نظر من، در سازمان قدرت، بلافاصله پس از کسب قدرت، همین اقلیت و همین حزب است که مجبورند، نقش تعیین کننده‌ای بازی کنند.

بنابراین ما هم مثل احزاب بورژوائی میتوانیم برای قدرت خیز برداریم، یعنی ما هم می‌خواهیم قدرت را بگیریم. اگر یک حزب بورژوائی بگوید که میخواهد قدرت را بگیرد، آیا به آنها می‌گوئیم که مگر شما حزب بورژوائی نیستید، آیا کل بورژوائی با شما آمده است و از آنها می‌خواهیم که نفوذشان را در میان تک تک بورژواها به ما نشان بدهند؟ جواب میدهند که انتخابات میکنیم و نتیجه انتخابات نشان میدهد که آیا آن نفوذ مربوطه را داریم یا نه؟ انتخابات آن

پروسه‌ای است که آنها پروسه کسب قدرت و نفوذ در میان طبقه خود را نشان میدهند. اگر انتخابات برنامه ما و راه به قدرت رسیدن ما نیست، ما هم می‌گوئیم انقلاب میکنیم و بعد ببینیم که کارگران از ما حمایت میکنند یا نه؟ ما هم دقیقاً این پروسه اجتماعی را جلو می‌گذاریم. قطعاً آنها می‌گویند که ما انقلابتان را قبول نداریم، ما هم می‌گوئیم که انتخابات شما را قبول نداریم. می‌خواهم بگویم که این دو کفه ترازو هم وزن هستند. وقتی ما از کنگره بیرون می‌رویم و برای مثال در مصاحبه‌ای می‌گوئیم که می‌رویم برای کسب قدرت سیاسی، فوراً هوار چپ بیرون ما بلند میشود که ببینید اینها سکت هستند و میخواهند قدرت سیاسی را بگیرند و در دست خودشان متمرکز کنند! جواب من به آنها این است که مگر شما برای چه آمده‌اید؟ شما از این ماشینهای موتور عقب قدیمی آلمانی هستید که طبقه را از عقب به جلو هول میدهد؟ فلسفه وجودی خود شما چیست؟

به نظر من، رابطه حزب و طبقه بطور سیکی حرکت میکند، ضعیف و قوی میشود. تدریجی بالا نمی‌رود، پس انداز نمیشود. شما به عنوان یک حزب سیاسی فرصت معینی را دارید که در هر دوره طبقه را برای یک خیز برای کسب قدرت سیاسی آماده کنید و اگر از این استفاده نکنید باید بروید و از اول شروع کنید. قدرت برای شما جانی پس انداز نمیشود. بخشی از آن ممکن است در حافظه تاریخی کارگران، در حافظه جامعه و در نفوذ میان چپ بماند، اما نفوذ سیاسی شما در میان کارگران جانی پس انداز نمیشود. کارگر می‌آید و می‌رود، دوره ای با شما هست و در دوره‌ای با شما نیست. اگر انقلاب کنید و انقلاب شکست بخورد، کارگران کرور کرور صفوف تان را ترک میکنند. من هم بودم میرفتم. هر کس که عقلش برسد بعد از انقلاب شکست خورده، احزاب کمونیستی را ترک میکند. ادامه

حیات یک حزب کمونیستی در چنین شرایطی برنامه و نقشه‌ای است که آن حزب کمونیستی را احیا کند و سر پا نگهدارد، اما کسی که یک قدم آن طرف تر از چنین موقعیتی ایستاده است، می‌رود، حوصله‌اش سر می‌رود.

مردم دوست دارند به جای اینکه یک سناریو عجیب و غریب برای زندگی خودشان دست و پا کنند، در جهان زندگی کنند و خوش باشند، رفاه داشته باشند، معاشرت داشته باشند. ما یک عده‌ای هستیم که نوعی سناریوی زندگی را بنا به دلایلی برای خودمان انتخاب میکنیم، ولی توده وسیع مردم در پس سرکوب انقلابات این کار را نمیکند. در نتیجه یک دوره‌ای داریم که کار و فعالیت میکنیم، یا به نتیجه میرسانیم و یا باید دوباره از اول شروع کنیم.

آیا گرفتن قدرت سیاسی تابعی از نفوذ ما در طبقه کارگر است و هر وقت به آن درجه رسیدیم و هر وقت ما بخواهیم می‌رویم و قدرت را می‌گیریم؟ به نظر من نه. حزبی میتواند قدرت را بگیرد که شعور آن را داشته باشد که شرایطی را که در آن قدرت آویزان است و قابل گرفتن است، تشخیص بدهد. اگر این دید را نداشته باشیم هیچ وقت نمیتوانیم قدرت را بگیریم، حتی اگر نیروی عظیمی از کارگران را هم با خود داشته باشیم. موارد زیادی در تاریخ احزاب چپ هست که حتی سمپاتی تمام کارگران را با خود داشتند، اگر دست به قیام زده بودند کار تمام بود. قیام نکردند. آن کارگرانی هم که با آنها بودند رفتند و رهبران‌شان را هم گرفتند و اعدام کردند. چند تا نمونه هست از احزاب چپی که بعداً هم ملامت شدند که شما که این همه نفوذ داشتید، قدرت داشتید و غیره چرا نرفتید در آن شرایط معین که مسأله قدرت باز شد، قدرت را بگیرید؟ باید می‌زدید و می‌گرفتید.

ممکن است کارگران در چنین شرایطی از صفوف تان جدا نشوند. اما آن در

حزب و قدرت سیاسی..

بسته خواهد شد. بورژوازی که بیکار نمیشیند، تبلیغات میکند، رفرم پیشنهاد میکند و جامعه را تعدیل میکند، اجازه رفتن به پیکت را نمیدهد تا چه رسد به اینکه ما برای گرفتن قدرت در میان کارگران کار کنیم. کاری میکند که شما نتوانید. با توجه به این فاکتورها به نظر من مساله به این صورت فرموله میشود: حزب کمونیست کارگری در صورتی که حزب بخش مؤثری از کارگران باشد، در صورتی که بخش اقلیت ولی اقلیت مؤثر و بُرائی از کارگران، اقلیت با صدائی از کارگران و اقلیت فعالی از کارگران را در جامعه داشته باشد، اگر حزب کمونیست کارگری حزبی باشد که به این معنی رابطه‌اش با طبقه کارگر محکم است، برنامه انقلابی دارد و نفوذش را در دوره‌هایی به حدی رسانده است که در سطح اجتماعی و در متن سیاست به صورت یکی از بازیگران اصلی صحنه سیاست در آمده باشد و اگر این حزب این شَم را داشته باشد که شرایطی را که بحث قدرت سیاسی در جامعه باز شده است و به موضوع جدال اجتماعی تبدیل شده است، تشخیص دهد، آنگاه میتواند قدرت سیاسی را بگیرد. در غیر اینصورت نمیتواند قدرت را بگیرد. سرنوشت ما محتوم نیست. و این را قبلا در کنگره دیگری گفته ام و این هم ظاهرا یکی از کفرهایی است که گفته ام. برای اینکه مساله را به گردن ما می اندازد. جالب بودن مساله هم در همین محتوم نبودن سرنوشت ماست. بستگی به پراتیک ما، شعور ما، قدرت تشخیص ما و بستگی به فاکتور تصمیم و اراده آگاهانه ما در دوران هائی دارد که فرصت کسب قدرت به روی ما باز میشود.

ممکن است شما بگویید در پروسه ای یک تیر انداز اگر یک میلیون

۲ - به عنوان یک حزب باید شرایط و اوضاعی را که برای کسب قدرت سیاسی آماده هست، بشناسید و دست بکار تأمین ملزومات آن بشوید، آنوقت این شانس را دارید که قدرت سیاسی را بگیرید و تبدیل به حزب اکثریت کارگران بشوید، به حزب اکثریت جامعه تبدیل شوید. این مکانیزم اکثریت شدن است، نه بر عکس، یعنی اکثریت شدن مکانیزم کسب قدرت. خیز برداشتن طبقه انقلابی برای کسب قدرت شرط لازم اکثریت شدن در جامعه است و نه بر عکس. اکثریت شدن در جامعه بیرون و در داخل رختکن تاریخ شرط ماندن در گود اصلی تاریخ نیست. این غیر ممکن است. این قوطی بگیر و بنشانی است که بنظم رفرمیسم، روایت ضد لنینیسم در جنبش چپ رایج کرده است. ((در اینجا بخشی از نوار دقیقا قابل پیاده کردن نیست.)) این آن چارچوبی است که از هر طرف به آن نگاه کنید مشخصات ما و پروسه اکثریت شدن ما را نشان میدهد، نه پروسه تدریجی تکامل تاریخی و در انتهای پروسه تبلیغ و ترویج و همراه کردن از پیشی اکثریت طبقه، که موضع همیشگی چپ تاکنونی بوده است.

میخواهم چند کلمه در مورد ملزومات اینکه چگونه میتوان به یک سنت سیاسی زنده در درون جامعه تبدیل شد و چگونه میتوان برای تصرف قدرت خیز برداشت، صحبت کنم. من تزه‌های مشخصی را در رابطه با یک حزب خاص و یک گرایش خاص از کمونیسم طرح کردم، در رابطه با احزاب کمونیستی بطور کلی بحث نکردم. این ملزومات را بر میشمارم:

اولین شرط حضور ما در جنگ بر سر قدرت سیاسی این است که پرچمدار چپ افراطی در درون جامعه باشیم، نه نفر دوم و نه نفر سوم. پرچم چپ افراطی در جامعه، چپ کارگری در جامعه باید به طور بلامنازعی

دست ما باشد. ما را به عنوان نماینده قیام کارگری آتی، به عنوان آن شبی که بر فراز جامعه به پرواز در میآید بشناسند. ما باشیم که همه نیروهای مدافع وضع موجود میخواهند محکومش کنند. این حزب باشد که پرچم اعتراض رادیکال کارگری، پرچم مارکسیسم، پرچم انتقاد سوسیالیستی به جامعه موجود در دستش است و نه یکی از شرکت کنندگان چپ، بلکه نماینده کمونیسم کارگری. بعدا میتوانیم در این مورد بحث کنیم که چه اندازه در این راستا پیش رفته‌ایم و یا چقدر هنوز از این فاصله داریم و یا به کجا رسیده‌ایم.

این یکی از قلمروهایی است که باید به آن وارد شویم. برای اینکه جامعه وقتی ما را به عنوان چپ افراطی بشناسد و وقتی فکر کند باید قدرت را به دست چپ افراطی بدهد، است که فرصت میدهد ما قدرت را بگیریم. ولی اگر جامعه برای مثال حزب توده را به عنوان نماینده چپ افراطی بشناسد زمانی که آرزو میکند قدرت را به چپ بدهد، آن را به حزب توده میسپارد. اگر جامعه مارکسیست ها را با فدائی و سنت فدائی تداعی کند وقتی که دوست دارد و عاشق این است که قدرت سیاسی به دست سوسیالیستها بیفتد، آن را به چریک فدائی میدهد. میدهد دست ساندنیستها. باید پرچمدار آن مطالبات، آن نیاز، آن برنامه و اهداف اجتماعی و آن انتقاد سیاسی در درون جامعه باشید تا مردم بگویند بگذارید اینها را امتحان کنیم. بگذارید پشت اینها بسیج شویم. تو بایستی تضمین کنی که این جنبش هستی و گرنه، عکس مارکس را خلیها بالا بردند و به نتایج مختلفی رسیدند.

دوم اینکه باید بخش فعال، قابل مشاهده و ملموس اپوزیسیون جامعه باشیم. این را در اوایل صحبتیم گفتیم که باید از حاشیه سیاست برویم به متن جامعه. باید یکی از چند تا بازیگر اصلی تقسیم قدرت و در اوضاع سیاسی در جامعه باشیم. بحث قدرت سیاسی فقط این نیست

حزب و قدرت سیاسی..

که آیا ما میتوانیم دولت را بگیریم یا نه؟ بلکه این است که آیا میتوانیم نیروی در درون جامعه بگیریم که قابل ملاحظه است و بعد در فعل و انفعالات بر سر قدرت به حسابش بیاورند و برایش فکری بکنند؟ اگر طرف ارتش دارد برای اینکه کسی را در انقیاد نگهدارد، ما هم باید نماینده آن نیرو ((در انقیاد)) در جامعه باشیم. حتی اگر نتوانیم تمام قدرت را بگیریم، باید در درون جامعه بورژوازی نیروی باشیم که به حسابش میآورند، و ببینند که "خطر از ناحیه اینهاست". باید نیرو باشیم، باید حرف بزنیم، بلندگو دست مان باشد و باید بخش واقعی اپوزیسیون باشیم. بعدا در این مورد که حزب کمونیست کارگری چقدر به این تصویر نزدیک شده است، حرف میزنیم. من خوشحالم که داریم به این نزدیک میشویم، هم به اولی و هم به دومی ما نزدیک شده‌ایم.

سوم باید حزب آن طبقه باشیم. میدانم که جریاناتی که کاملا بی‌ریشه هستند میتوانند تحت شرایط خاصی ریشه بدوانند و بیایند به عنوان یک دار و دسته بی‌سنت قدرت را بگیرند ولی مجبور هستند که طی پروسه‌های پایه‌هایشان را روی یکی از طبقات اجتماعی و سنت های اجتماعی که در درون آن جامعه هست، قرار بدهند، برای اینکه در جامعه طبقات اجتماعی وجود دارند. نمیتوان فقط به عنوان دوازده مرد خبیث و یا این گروه خشن رفت و قدرت را گرفت. باید سعی کنید از طرف یک قشر اجتماعی و با کمک آن قدرت را بگیرید. این طبقه برای ما طبقه کارگر است و این قشر برای ما قشر سوسیالیست و رادیکال طبقه کارگر است که از مدتها پیش در مورد آن حرف زده‌ایم. ما باید بخشی از این قشر باشیم و واقعا با آن مرتبط باشیم. این یک گوشه‌ای از رابطه ما و قدرت

نیست)) باید کسانی باشند که در بالای چهارپایه حرفهای ما را بزنند. قدرت رهبری کردن هم رابطه ای است در رابطه شعور و توان سیاسی و هم یک رابطه عملی در داشتن سرپلهایی که میتوانند طبقه را به سمت معینی سوق دهند.. راجع به هر کدام از این چهار قلمی که گفتم اجازه بدهید یک مقداری بیشتر توضیح بدهم:

در مورد ارتباط با طبقه، بودن بخشی از طبقه. این فقط یک رابطه حضوری، تک به تک و رابطه سوزنی و آزمایشگاهی نیست که من میروم و تک تک با کارگران کارهایی میکنم. طبقه اگر تو را به عنوان حرکتی ببیند که در صحنه است، توجهش به تو جلب میشود. بنابراین بخشی از رابطه حزب با طبقه به این بستگی دارد که حزب در سطح سیاسی چه کار میکند. یک بخش تماس با محافل کارگری و حضور در میان محافل کارگری است. یک بخش به رسمیت شناخته شدن به عنوان یک جریان واقعی از طرف بخشی از طبقه کارگر است که به این مسائل میاندیشد. همه اینها یک درجه از اکتیویسم سیاسی را در دستور ما میگذارد. اکتیویسمی که امروز حزب کمونیست کارگری در خارج کشور از خود نشان میدهد، فقط افکار عمومی را به خودش جلب نمیکند، بلکه توجه کارگر را هم جلب میکند، توجه طبقه کارگر را هم به اسنادت، به آدم هایت، به بحث هایت، استدلالات و به تشکیلات هایت جلب میکند. در صحبت های روز اول هم گفتم که این حوزه‌های داخل و خارج به هم مربوط هستند و روی همدیگر تأثیر میگذارند. در نتیجه میتوانیم در بحثهایمان روی این فکر کنیم که چرا میرویم و این آکسیون را میگذاریم. ممکن است الزاما فاکتورهای محلی ضرورت آن آکسیون را توضیح ندهند، یا علت آن را توجیه نکنند. ولی من دارم آکسیون میکنم و به یک نفر برای مثال در تهران و یا اصفهان، که اگر خواست با ما

سیاسی است که عملا تأمین نیست. ما در یک رابطه زنده، سازنده و رابطه احساس تعلق متقابل با بخش رادیکال و سوسیالیست و معترض طبقه کارگر ایران نیستیم. خود این بخش طبقه خیلی دستش باز نیست که خودی نشان بدهد تا ما بفهمیم که چگونه فکر میکند و چه تمایلی دارد و میخواهد با کی تماس بگیرد. شرایط اختناق این فرصت را از آنها گرفته است، اما به هر حال بطور ابرکتیو میتوانیم ببینیم که این یکی از ضعف‌های ما است.

چهارم باید از خود قدرت رهبری نشان داد. به این معنی که احزابی که میخواهند به توده‌ها تمکین کنند، احزابی که به اصطلاح قرار است از توده‌ها بیاموزند، احزابی که میخواهند تمایلات خود طبقه را نگاه کنند و آن تمایلات را انعکاس بدهند، به نظر من شانس زیادی ندارند که به جایی برسند. چون در شرایط سخت، تمایلات عمومی طبقه رو به عقب نشینی است و در شرایط رفاه ممکن است تمایل طبقه یک چیز دیگر باشد. در شرایط وجود یک حزب بزرگ رفرمیست تمایل طبقه میتواند حمایت از آن حزب باشد. باید آن حرفی را بزنیم که میتواند طبقه را از جایی که الان هست به جای دیگری ببرد. و توانایی این را داشته باشی که بروی و بیاوری و بعد در ناصیه تو ببینند که این حرفت معقول و عملی است. و این یعنی قدرت بردن بحث تان به طبقه. یعنی قدرت رهبری کردن را میطلبند. این فقط یک بحث اقتاعی نیست، بلکه یک رابطه اجتماعی است. چه کسانی هستند که طبقه را با خود میبرند. رهبران عملی طبقه کارگر چه کسانی هستند؟ چقدر با شما هستند؟ اگر ما بحثهای زیبایی راجع به قانون کار داریم، شرط اینکه این بحثها تبدیل به بحث هر روزه مجامع عمومی و محافل کارگران شود فقط پرت کردن آن کتاب در مجامع کارگری نیست. ((در اینجا چند کلمه ای قابل درک

تماس بگیرد، اگر به خارج رفت و خواست بداند که اینها کی هستند، ((میگویم)) با دفتر کدام تشکیلات رابطه بگیرد و یا به کدام شماره تلفن زنگ بزند.

تا آنجائی که به پرچمدار بودن چپ و کمونیسم برمیکردد، به نظر من این قلمروئی نیست که فقط در محدوده ایران و به زبان فارسی، کردی و یا عربی برای مثال حل و فصل شود. حزبی که پرچمدار مارکسیسم است نمیتواند پرچمدار مارکسیسم در یک سطح جهانی‌تر نباشد و یا لاقال یکی از مدعیان و طرفهای اصلی بحثهای مارکسیستی در سطح جهانی نباشد. یک مشکل ما این است. مستقل از اینکه بحثهای مارکسیستی در سطح جهانی فروکش کرده یا مُد نیست، ولی اگر مد هم بود، ما چقدر در این سطح کار کرده بودیم؟ این یکی از ضعف های اساسی ماست. به نظر من این یکی از بحثهای اساسی ما است و کافی است این کار را شروع کنیم و به این سمت برویم و یک بار دیگر برای کارگر مسجل شود که ما پرچمدار مارکسیسم هستیم. الان دیگر گروه‌های سیاسی این را به رسمیت شناخته‌اند و بعضا اذعان میکنند که مارکسیستها اینها هستند و بعضا شروع کرده‌اند به متلک گفتن و میگویند ببینید مارکسیسم اینها چه هست و مارکسیسم این نیست و غیره.

مجلات تئوریک و سیاسی که قدرت تئوریک مارکسیستی و سوسیالیستی این جریان را نشان میدهد باید موجود باشد. برنامه حزب یک نقطه قدرت ما است که دیگران باید در مورد آن بحث کنند و به آن برسند و از آن رد شوند. استدلالات مارکسیستی و نقد مارکسیستی ما هم همین طور است. الان که ما به عنوان یک جریان ضد مذهبی شناخته میشویم، به عنوان یک جریان طاغوتی شناخته نمیشویم، میگویند اینها همان کسانی هستند که برای مذهب تره خرد نمیکردند. همه میگویند که اینها انتقادشان ریشه‌ای است. میگویند

حزب و قدرت سیاسی...

که مذهب نباید اصلا وجود داشته باشد و دلیل دارند برای کارشان، ((مذهب را)) کتیف میدانند. اینها مارکسیست ها هستند، اینها چپ ها هستند. ما اجازه داده‌ایم که یک بار و برای اولین بار در جامعه، کمونیسمی موجود باشد که بدهکار سازش با عواطف توده‌ها و علقه‌های جامعه و خرافات درون جامعه نباشد و بگویند اینها را میبینی؟ ضد مذهب هستند. خیلی ها به این خاطر به صفوف ما جلب میشوند و به این خاطر و به دلیل این موضع ما برای مثال در باره مذهب، میروند ببینند مارکسیسم چه میگوید و یا مارکس در این رابطه چه میگوید. و یا بحث ما در مورد حجاب، ناسیونالیسم و سازش ناپذیری عمیق این حزب با ناسیونالیسم، که دیگران به عنوان جوانب منفی ما به آنها مینگرند، در عین حال نقطه قدرت تئوریک این حزب هم هستند.

راجع به مذهب یک نکته دیگر بگویم: راه کارگر پنج سؤال برای من فرستاده بود و پرسیده بود که آیا جواب میدهم که من نوشتم بله جواب میدهم. یکی از سؤالات این بود: رابطه با آمریکا آری یا نه؟ من نوشتم که این سؤال خیلی عجیبی است. چون این سؤال یک پیش فرضهایی را با خودش دارد که یک جواب آری یا نه ندارد. چون جواب آری یا نه پیش فرضهایی را با خود همراه دارد مثلا اینکه تو در رابطه با یک دولت و دیپلماسی آن اظهار نظر میکنی، مثل اینکه شما قرار است مشاوره بدهید به این دولت. این مثل این است که پرسیده شود ولی فقیه بر پایه قانون و یا بیرون قانون؟ یا ولی فقیه قانونی آری یا نه؟ تو اگر بگویی نه، خوب شما میگویند که ولی فقیه قانونی را قبول داری و اگر بگویی آری خوب شما اصلا طرفدار ولایت فقیه میشوید! و در آخر جوابم به سؤالیهای راه کارگر این را نوشتم:

به آن قالب تئوریک هم بدهیم و یکی برود بگوید که اسلام دیگر فقط افیون توده‌ها نیست، بلکه یک جنبش اسلامی در قرن بیستم هست که دارد یک نقش معین بازی میکند.

راجع به بحث فعال و قابل چشمگیر اپوزیسیون بودن، خیلی فاکتورهای قابل شمارش داریم: آکسیونها، روزنامه‌ها، شخصیتها، فعالیتها، تجمعات، میتینگ‌ها، اعتصابها، تظاهرات و غیره. اینها کارهایی هستند که باعث میشود مردم بگویند این یک حزب فعال اپوزیسیون است و جزو نیروهای در صحنه است. گسترش فعالیت تبلیغی، ترویجی، سازمانگرانه و آکسیونی. اینها شرط تبدیل شدن حزب به یک جریان اصلی اپوزیسیون است. الان همه در ایران میدانند که جامعه ایران شامل احزاب سیاسی مختلف است که بخشا در داخل و بخشا، به دلیل موقعیتشان در قبال رژیم، مسأله امنیت و اختناق، در خارج متمرکز هستند. منتها یک شرط اساسی این است که این اپوزیسیون اساسا در داخل شکل بگیرد، الان این یک نقطه ضعف است ولی نباید در این اغراق کرد. شما اگر به نیروی اصلی اپوزیسیون در خارج تبدیل شوید و اگر تشکیلات ما ۶۰ تا ۷۰ نفر را به کار انتقال حزب به داخل اختصاص بدهد و بقیه خارج کشور را روی سرشان بگذارند و هر کس در ایران آوازه این حزب را شنیده باشد، ما به یک معنی بخش فعال اپوزیسیون هستیم. چون فردا در یک روزنامه داخل مینویسند که فلان کس از حزب کمونیست کارگری ایران به یک جلسه‌ای رفت و جواب فرخ نگهدار را داد و ابرویش را برد. یا فلان کس رفت آنجا و اینها آکسیون گذاشتند، ۳۰۰۰ نفر را جمع کردند در میدان فلان بر علیه ملاقات خاتمی با فلان مقام اروپایی حرف زدند و مردم آنجا رفتند، دست زدند و مواد غذایی به طرف مأموران رژیم پرت کردند و قس علیهذا.

چگونه میتوانیم نشان بدهیم که میتوانیم رهبری کنیم؟ قبل از هر چیز باید نشان بدهیم که رهبری داریم. باید رهبری تو را به عنوان رهبر بشناسند. حزبی که از پشت سنگ یا از پشت دیوار اعلامیه مخفی میدهد، نمیتواند رهبر کسی بشود. بالاخره آدمها به آنها تأسی میکنند چه در سطح کارخانه، چه در سطح شهر و چه در سطح اجتماعی. شما باید پوسترهای بزرگ داشته باشید که عکس کاندیدهای ما برای شورای انقلابی، انجمن شهر یا رهبری اتحادیه‌های کارگری و غیره را معرفی کرده باشد. الان وقتش است که رفقا قشنگترین عکسهایشان را آماده کنند تا ما بتوانیم آنها را چاپ کنیم و در روزنامه‌های داخل چاپ شود. بار امنیتی دارد؟ اما آخر شرایط جدید است. همه ما حاضر بودیم در انقلاب ۵۷ قرارهای خطرناک اجرا کنیم. همه ما سفرهای خطرناک کرده‌ایم و تعداد زیادی از رفقا جنگهای خطرناک و محیرالعقول کرده‌اند.

الان شرایط بشکلی است که این عکسها را باید داد. واضح است که نمیخواهیم لطمه بخوریم. دیوانه که نیستیم، ولی باید رهبری را جلوی دست مردم ببریم. در مقابل طیف عکسهایی که آنها به در و دیوارها میزنند با مرده بادها و زنده بادهای خودشان، ما باید صد برابر عکسهای خودمان را با زنده بادها و مرده بادهای خودمان به در و دیوار بزنیم. من اگر بشنوم که در فلان شهر گفته‌اند زنده باد رفیق فلانی و مثل اینکه گفته‌اند زنده باد محمد آسنگران و این از آن مواردی است که من چهارپایه را از زیر پای محمد نمی‌کشم. خوشحال میشوم از یک چنین پدیده‌ای و فکر میکنم که اسم خیلی از ما را باید بنویسند. فکر میکنم در هر جا که نفوذ داریم باید بگویند که فلانی را یادت می‌آید؟ زنده است، رئیس فلان سازمان شده، عضو فلان کمیته است، مسئول فلان کمپین است، اکتیویست فلان جریان است و اگر به لندن بروی اول او را میبینی، اسمش این است.

حزب و قدرت سیاسی...

شخصیتها، رهبران، کسانی که به عنوان چهره‌های ملموس اجتماعی قابلیت گرفتن قدرت سیاسی را دارند، اگر من کارگر در ایران به میدان بیایم، اینها با این حرفهایشان، با این قیافه‌هایشان، سرووضعشان و با این تیپ سیاسی و اجتماعی می‌آیند سر کار. اینها آدمهای واقعی هستند و نه سازمانهای سیاسی که از پشت یک نام مخفی اعلامیه صادر میکنند. اینها حتی اسامی‌شان معلوم است و میدانی که پشت این اسم چه آدمی و با چه روش و منش و قیافه‌ای هست، باید بالاخره با آدمهای واقعی در جلو صحنه ظاهر شد. مردم باید آدمهای واقعی را جلوی چشم خودشان ببینند.

مواضع حزب باید مربوط و دقیق باشد و به مسائل سیاسی جوابگو باشند. یک اتفاقی می‌افتد باید موضعی گرفت که به درد آن مبارزه می‌خورد. در نتیجه بخش زیادی از این کار همان مباحث قدیمی رهبری سیاسی و همان مفاهیمی که در موردش صحبت کرده‌ایم، است.

و بالاخره باید سرعت عمل داشت. رهبری نمیتواند از پشت کاروان بگوید این کار را بکنید و یا بگوید به نظر من باید آن کار را بکنید. رهبری باید خودش را جلوی صف بگذارد. یکی از رفاقا دیروز گفت من مسئول کمیته چطوری باید بدانم که مهاجرانی به خارج کشور آمده است؟ از همان کسانی که قرار است به تو خبر بدهند، حتی باید زودتر خبر دار شوی، اصلاً خود تو باید خبرشان کنی! شما باید خبر دار شوی که مهاجرانی دوست دارد به خارج بیاید. ما این سرعت عمل را نداریم.

من می‌خواستم صحبت‌م را با یک

باید یک دولتی بیاید سر کار که بگوید دخترها را باید به مدرسه فرستاد و گرنه هیچ خانواده‌ای در شرایطی که مدرسه رفتن دختران اختیاری است و آخوند هر روز بالای سرش است، دخترش را به مدرسه نمی‌فرستد. باید یک دولتی باشد که بگوید اگر آخوند محله مزاحم است، اطلاع بدهید تا مانع ایجاد مزاحمت آخوند شویم.

این مدرن بودن افراطی هم در روش است و هم در فکر. روشهای یک جریان مدرن برای پیش بردن اهدافش، نمیتواند روشهای عقب مانده، پیش پا افتاده و ضعیف باشند. باید ببینند که به طور واقعی این حزب کمونیست کارگری از یک عده آدم تشکیل شده است که بلدند با تجهیزات و در میان رسانه‌ها و با لوازم پیچیده جوامع امروزی کار کنند. اگر میخواهند در یک جامعه به لحاظ حقوقی مبارزه کنند، بلدند که چه کار کنند و اگر قرار است از طریق خیابانی مبارزه کنند میدانند که چه کار باید بکنند، اگر میخواهند با اتحادیه‌ها تماس بگیرند راهش را میدانند، مکانیزمهای اداره جامعه را میشناسند، مکانیزمهای راه انداختن سازمانهای توده‌ای را میشناسند، مکانیزم راه انداختن سازمانهای خیریه را میشناسند. اگر شما یک جریان مبارز هستید که لوله کشی را دولت میکند و شما فقط خراب میکنید، به نظر من شانس کمی دارید که چنین پدیده‌ای بشوید.

و بالاخره به نظر من، همه اینهایی که گفتم اجزائی از جنبش سوسیالیسم کارگری است. می‌خواهم بگویم که اینها تصویری است از کمونیسم کارگری و اینکه چگونه مارکسیسم را عملی میکنند. اینکه به مردم فقط بگوئیم ما مارکسیستیم، ولی نتوانیم در زندگی مردم تأثیر بگذاریم، چیزی را عوض نمیکند و دو کیلو گوشت چرخ کرده هم به ما نمی‌فروشند. تئوری مارکسیستی و اینکه ما کمونیست هستیم به

خودی خود چیزی نشان نمیدهد ما باید نشان دهیم که یک جریان رادیکالیم، یک جریان مدرن هستیم.

و مردم متوجه باشند که این جریان فوق‌العاده انسان است، یعنی این جریانی نیست که میخواهد با زور دیلم جامعه را به سمت معینی ببرد، کسی زیر دست و پای این سازمان له نمیشود. قدرت این سازمان در به قدرت رسیدن انسانیت است. این را چگونه میشود نشان داد؟ به نظر من ما در این زمینه ضعف داریم. درست است که در نوشته‌هایمان و ادبیاتمان از انسانیت دفاع میکنیم، ولی رابطه واقعی ما با مردم بر این مبنا نیست. من این طور میبینم. اینکه آدمها را میپرانیم، آدمها را میچلانیم، اینکه به خودمان و به همدیگر رحم نمیکنیم، در خیلی جاها به حقوق مدنی همدیگر و حرمت همدیگر رحم نمیکنیم. به نظر من این نقطه ضعفی است که از بیرون دیده میشود. در یک پلنوم اشکالی ندارد، میگویند فرقه‌ای است که همدیگر را اذیت میکنند. اما از بیرون وقتی دیده میشود، این جالب نیست. به نظر من اساس ما، انسانیت ما است، مدنیت ما است، محترم دانستن حقوق حقه آدمها حتی وقتی مخالف خونی ما باشند.

به علاوه رابطه ما با مردم هم چنین رابطه‌ای است مبتنی بر محبت. من روز اول گفتم اگر دنیا دست ما بود، امروز یک مقدار زیادی خوشبختی داشتیم. منظور از خوشبختی فقط خوشبختی خودت و خانواده‌ات که نیست. خوشبختی آدمهایی است که نمیشناسی، خوشبختی کسانی است که دل خوشی از تو ندارند و یا پارسال با تو دعوایشان شده است، یا رنگشان چیز دیگری است و یا نژاد و قومیتش چیز دیگری است و دو سه بار هم با قوم شما جنگ کرده است. خوشبختی آدمهاست و این خوشبختی و تعلق خاطر به خوشبختی و رفاه و آسایش و لیخند و خنده و امنیت زندگی انسانها، باید خودش را در حرکت هر روزه ما نشان

حزب و قدرت سیاسی...

انقلاب فوریه با چه انرژی و توانی وارد انقلاب روسیه شدند. ولی میدانم که آنها در رهبریشان، در بافتشان و در رابطه‌شان با طبقه کارگر روسیه، این ملزوماتی را که از آنها صحبت کردم داشتند که بتوانند در یک بزنگاه تاریخی نقش بازی کنند. ما از این محروم نیستیم. نمی‌گوییم که ما میتوانیم. نمی‌خواهیم تهییج الکی بکنیم و نمی‌خواهیم خودمان را شیر بکنیم. اما می‌گوییم بطور ابرکتیو کلاهان را قاضی بکنید، هر کس کلاهش را قاضی بکند اگر ما را در این موقعیت ببیند، این انتظار را از ما خواهد داشت که در آینده سیاسی آن مملکت آن نقشی را بازی کنیم که ظاهراً تا به حال هیچ حزبی برای ایفای این نقش وجود نداشته است. چپ‌ترین احزاب آن کشور یا اجتماعی نبودند و آنهایی که اجتماعی بودند، مثل حزب توده، چپ نبودند، کمونیسم کارگری نبودند و اگر هم بوده باشند باید یک کمیته‌ای تشکیل بدهیم بروند تحقیق کنند و ببینند کمونیسم کارگری بوده است یا نه؟

این وظیفه‌ای است برای ما که آگاهانه، متحد و با یک نقشه سیاسی توافق شده و با همه سرها به یک طرف، و با بیشترین کارائی و افیشتنی سیاسی به سرانجام برسانیم و امیدوارم که از این کنگره به توانیم این طور بیرون بیاییم.

کف زدن حضار

چند ضعف اساسی داریم که در روز اول گفتم و تکرار نمی‌کنم. ما باید این ضعفها را بر طرف کنیم. ولی رفا ما به هر حال در بقای این سنت میتوانیم نقش بازی کنیم. اگر نتوانستیم قدرت را بگیریم و حزب کمونیست کارگری منکوب شده باشد، عده دیگری ادامه خواهند داد برای اینکه این سنت باید باشد تا در شرایطی بهره بدهد. ولی هدف این دوره ما، هدف روتین همیشگی جنبش ما نیست که آن اهداف و آرمانها و خطوط فکری را زنده نگهداریم. هدف ما باید خیز برداشتن و دخالت در سرنوشت قدرت سیاسی باشد. اقلاً باید در جدال بر سر سرنوشت جامعه دخالت کنیم. اگر از من پرسند من می‌گویم که می‌خواهیم به طور جدی در جدال قدرت در جامعه ایران دخالت کنیم و دخالت محسوس داشته باشیم. ما در این موقعیت قرار گرفته‌ایم. اگر بحث من بخواد جمع‌بندی‌ای داشته باشد این است که این دوره یکی دو ساله در رابطه حزب کمونیست کارگری با قدرت سیاسی تعیین کننده است.

ممکن است الان اعداد و ارقام و پارامترهای اجتماعی نشان دهند که ما قابلیت این را نداریم که برویم کل قدرت را بگیریم. من مطمئن نیستم. بستگی دارد در ماههای آینده چه بر سرمان می‌آید. نمیدانم بلشویکها در

"امپریالیسم" و با تمام انزجاری که از "عوامل دست نشانده اش" داریم، هر کس، از پزشکان بی مرز تا یونیسیف میتواند روی ما حساب کند که اگر چیزی را می‌خواهی به مردم برسانی، ما جاده را باز میکنیم. ما معاش مردم را گرو نمی‌گیریم. حتی اگر بدانیم با زدن چند خمپاره به مناطق مسکونی، دشمن را به عقب نشینی وادار میکنیم، این کار را نخواهیم کرد. باید این تصویر جا بیفتد. برای اینکه در انقلابات بزرگ این تصویر را از انقلابیون در ذهن مردم میبینید که میگویند اینها آدمهای پاک و شریف جامعه هستند، اینها قهرمانان جامعه هستند. اگر سیاسی و رادیکال آن جامعه باشید ولی به طور واقعی در دل مردم جای نگیرید، ممکن است بُرد داشته باشید، اما در تحلیل نهایی به جایی نمیرسد و زوال پیدا میکند.

رفقا! من بحث را در محدوده کلیات نگهمیدارم. در همه این قلمروهایی که گفتم ما پیشروی‌هایی کرده‌ایم که الان بتوانیم انتظار داشته باشیم که حزب در بحث قدرت سیاسی دخالت فعالی داشته باشد. شانس آوردیم مقوله قدرت سیاسی دارد دوباره باز میشود. وقتی می‌گوییم قدرت سیاسی منظورم کل قدرت دولتی نیست، منظورم کشیدن یک سر لحاف قدرت و دعوا بر سر آن است. این برای ما مقدور شده است. حزب کمونیست کارگری از نظر موقعیت تشکیلاتی به این موقعیت رسیده است که خودش را در انظار عموم به نمایش بگذارد و مردم ببینند که هست. حزب کمونیست کارگری آنقدر آدم دارد که در خیلی از قلمروها بتواند نیروهای مادی را جابجا کند. حزب کمونیست کارگری آنقدر در سیاستهایش حقانیت دارد که مردم بگویند باید جا برای این حقایق باز شود.

بدهد. اگر در جلسه‌ای شرکت میکنیم، جلسه‌ای برگزار میکنیم و یا کسی را به خانه حزب دعوت میکنیم، اگر رابطه‌ای می‌گیریم با مخالف خودمان، اگر داریم در یک پلمیک سیاسی با کسی شرکت میکنیم، خلاصه در همه فعالیت‌های ما باید خودش را نشان بدهد. این حزب کمونیستی با این عظمت نمیتواند فقط جنگ کند، یک جا هم باید کمک کند. اهمیت فدراسیون پناهندگان در دادن یک چهره انسانی این است. اگر شورای پناهندگان فقط قرار بود طرفدارهای خودش را از ترکیه بیرون بیاورد، این چهره فراهم نمیشد. هیچوقت فراهم نمیشد. اهمیت کار برای حقوق کودک، اگر شروع بکنیم، این است که مستقل از رنگ و نژاد و خانواده از کودک و حقوق کودک دفاع میکند. این دفاع واقعی ما از حقوق کودک است و نه اینکه بخواهیم هیزم بیاوریم برای یک مبارزه دیگر و گویا این کلک ماست. ما باید بگوئیم کار داریم و شغل داریم، اما حاضریم برای حقوق کودک کتک هم بخوریم، مسأله واقعی ما است. - نشریاتمان با چه زبانی نوشته میشوند؟ این به نظر من مهم است. دادن یک تصویر انسانی قابل لمس و دوست داشتنی از حزب، وظیفه همه ماست، تنها وظیفه رهبری سراسری ما نیست. وظیفه همه ما در رابطه روزمره است. و به نظر من باید کاری بکنیم که دوستی و آشنائی با یک عضو حزب کمونیست کارگری، احساس محبت به کل حزب را بوجود بیاورد. این شاید شبیه یک موعظه اخلاقی به نظر بیاید. ولی به نظر من احزاب عبوس تا یک حدی میتوانند جلو بروند.

در بحث سناریو سیاه ما چه گفتیم؟ گفتیم که اگر در یک وضعیت سناریو سیاه، جانی دست ما بیفتد با تمام نفرتی که از

از سایت حزب دیدن کنید؛

www.wupiran.com

www.for-abetterworld.com

به حزب اتحاد کمونیسم کارگری

کمک مالی کنید!



حزب و جامعه:

از گروه فشار تا حزب سیاسی

منصور حکمت

مسائلی بود که به آن پرداختیم. در ادامه این مباحثات و از دل میثت انقلاب و بر مبنای شرایط و امکاناتی که انقلاب بوجود آورد، مقوله حزب کمونیست مطرح شد. عبارت دیگر مساله "کمونیسم و حزب" مطرح شد. تز ما این بود که نتیجه این پروسه، یعنی حاصل تلاشهای سازمانی مارکسیستی مانند ما در دل انقلاب، باید تشکیل حزبی باشد که به معنی واقعی کلمه، بعنوان حزب طبقه کارگر، حزب کمونیست، به انقلاب بپردازد. اینکه باید دوره پیشا حزبی را پشت سر گذاشت. اگر یادتان باشد این دوره ای بود که در آن بحث روی سوالاتی از این قبیل متمرکز شد که حزب چیست. پیش شرط هایش چیست، جایگاه برنامه در آن کدامست، نقد ما به تئوری پیوند چیست و غیره. با تشکیل حزب کمونیست ایران این مباحثات پشت سر گذاشته شد. بعد از تشکیل حزب، مساله ای که مطرح شد رابطه کمونیسم و طبقه یا "حزب و طبقه" بود. طبیعی بود که با تشکیل حزب، مساله رابطه حزب با موضوع سازماندهی اش در جامعه، یعنی طبقه کارگر به میان بیاید و بحث ما بر رابطه حزب و طبقه متمرکز شود. این بحثها از بحث سبک کار در کنگره اول اتحاد مبارزان کمونیست در کردستان بطور جدی و مکتوب شروع میشود و تا بحث کمونیسم کارگری ادامه پیدا میکند.

با مبحث کمونیسم کارگری بحث از رابطه سازمانی - عملی با طبقه فراتر رفت. این مقارن شروع پایان جنگ سرد و آغاز دورانی است که بورژواها "پایان کمونیسم" نام نهادند. در جستجوی بنیادهای جنبش خودمان و تمایزش از آن کمونیسمی که داشتند پایش را اعلام میکردند، رابطه کمونیسم و طبقه کارگر

رابطه حزب و جامعه را کشف میکنیم. مرحله ای که در رابطه حزب کمونیستی و جامعه دقیق میشویم و میخواهیم مکانیسمهای فعل و انفعال حزب و جامعه را بیشتر بشناسیم و به آن متکی شویم.

در دوره بلافاصله قبل از انقلاب ۵۷، مساله گرهی روبروی ما، منظوم محفلی است که حمید تقوایی و من و رفقای دیگری در خارج کشور داشتیم، مساله "کمونیسم و مارکس" بود. برای ما این سؤال قدیمی مطرح بود که مارکسیسم واقعا چه میگوید و قطبهای به اصطلاح کمونیستی واقعا موجود آن زمان تا چه حد به مارکسیسم ربط دارند. از نظر ما کمونیسم چین، شوروی، آلبانی، کمونیسم تروتسکیستها، کمونیسم ۰ مارکس نبود. اولین پروسه ای که ما طی کردیم و بعدا خود را در کارآکتر اتحاد مبارزان کمونیست نشان داد، تامل و تاکید ما بر مارکسیسم واقعی و انقلابی بود. خصلت ممیزه اتحاد مبارزان کمونیست، مارکسیست بودن آن بود. مارکسیست بودن تشکیل دهندگان بود. با انقلاب، سؤال رابطه "کمونیستها و انقلاب" مطرح شد. یا بعبارتی کمونیستهای ایران و انقلاب ایران. توجه ما به مسائل این عرصه متوجه شد. طبقات اجتماعی در این انقلاب چه میکنند، ما باید چه کنیم، نیروی انقلاب کجاست، ماهیت انقلاب چیست، دولت چیست، اصول شیوه برخورد به احزاب بورژوایی چیست، مساله ارضی چه جایگاهی دارد، شیوه برخورد به دولت موقت، به جریان اسلامی و جناحهای آن چیست، و در یک کلمه این سؤال که بعنوان کمونیست در این انقلاب "چه باید کرد". اینها

را مفهوم تر کرده باشم. اما بدوا اجازه بدهید بیستمین سال تشکیل اتحاد مبارزان کمونیست را اینجا به رفیق حمید تقوایی تبریک بگویم. ما دو نفر اتحاد مبارزان کمونیست را شروع کردیم. ولی برای من خیلی روشن بود که اگر من نبودم حمید همین کار را میکرد، ولی اگر او نبود من شخصا اینکار را نمیکردم. میخواهم بگویم و تاکید کنم که قدرانی من از رفیق حمید تقوایی حد و حصری ندارد. (کف زدن ممتد حاضرین)

در این بیست سال از دیدگاه من مسیری طی شده است که مشخصات و نقطه عطفهای آن از نظر سیاسی، تئوریک، متدولوژیک قابل توضیح است. این مسیری است که بنظر من آگاهانه باید دنبال کرد. به آن واقف بود. و بخصوص فکر میکنم باید همیشه مراحل بعدی آن را پیدا کرد. چون ایستادن در یک نقطه وقتی اوضاع عینی و نیازهای رشد جنبش ما دگرگون میشود باعث میشود که آدم عقب بیافتد و نامربوط بشود. هر حرکت سیاسی ای باید با تاریخ خود و با تاریخ زمان خود جلو برود، باید مسیری را برای خود ترسیم کند.

بنظر من اکنون هم در آستانه یک مرحله جدید در این مسیر هستیم. در این مرحله جدید انتظارات جدید و نقشهای جدیدی برای ما مطرح میشود. آماده کردن خودمان بعنوان افراد معین با پیشینه و خصوصیات معین برای مواجهه با وظایفی که این دوره نوین روی دوش ما میگذارد، نیازمند این است که روح این مرحله جدید را درک کنیم و خود را با آن سازگار کنیم. اگر بخواهیم اسمی بر این مرحله بگذاریم، شاید بتوانیم بگوئیم این مرحله ای است که ما در آن داریم

مبنای نوشته زیر، خلاصه بخش اول سخنرانی نویسنده در پلنوم وسیع کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری در نوامبر ۱۹۹۸ است. علاوه بر برخی توضیحات اضافی و تکمیلی پیرامون نکات موجود در متن سخنرانی، زیر تیتر "حزب، حزبیت و قدرت سیاسی" به این متن اضافه شده است. بحث زیر مقدمه ای بود بر بحث تفصیلی تر و مشخص تری در پلنوم پیرامون جوانب تشکیلاتی و سبک کاری فعالیت حزب که در متن حاضر نیامده است.

در این نشست میخواهم درباره افق فعالیت حزب حرف بزنم. مصاف ها و وظایف جدیدی روبروی ما قرار گرفته است و باید تعهدات مشترکی در قبال آنها بپذیریم. لازم است توافق کنیم که چگونه میخواهیم با این مسائل روبرو شویم. ما باید انتظارات جدیدی از خودمان و کارمان و حزبمان بوجود بیاوریم، بعضی از این انتظارات جنبه کیفی دارد و بعضی کمی. هم باید پا به عرصه های جدیدی بگذاریم و هم شتاب فعالیت و تحرک خود را بیشتر کنیم چون مسائل هم بیرون ما شتاب گرفته اند. باید دامنه و ابعاد فعالیت خود را مراتب وسعت بدهیم.

مسیر بیست ساله

رفقا، امروز با چند هفته پس و پیش بیستمین سال تشکیل اتحاد مبارزان کمونیست است. این موضوع به بحث امروز من مربوط است چون میخواهم مسیری را که لااقل در ذهن من بعنوان یک سوسیالیست در این بیست سال از تشکیل اتحاد مبارزان کمونیست تا امروز طی شده را توضیح بدهم تا شاید بحثم

حزب و جامعه:

از گروه فشار تا حزب سیاسی...

در سطحی بنیادی تر مورد توجه ما قرار گرفت. رابطه تئوری با طبقه، رابطه حزب با طبقه، رابطه مساله شوروی با طبقه، رابطه شکستهای قبلی با جدایی کمونیسم از طبقه، رابطه حزب و طبقه، اینبار به معنی اتحادی که حزب باید با طبقه ایجاد کند، وحدت طبقه با حزب، جایگاه کارگر در حزب، خصالت کارگری خود سوسیالیسم و حتی خصالت کارگری تئوری مارکسیسم. نگاه به تاریخ کمونیسم و سوسیالیسم معاصر از دریچه جدال طبقاتی و تعلق طبقاتی گرایشات مدعی کمونیسم، اینها اجزاء بحث کمونیسم کارگری بودند. نمیدانم چند نفر از شما در آن سمینار اول کمونیسم کارگری (۱۰ سال قبل) بودید. آنجا یک بحث اصلی من این بود که مقوله کارگر نه بعنوان یک موضوع کار، بلکه موجودیت کارگر بعنوان یک پدیده اجتماعی در بطن تئوری استثمار وارد اساس مارکسیسم میشود. مارکس ابتدا اجتماع را بدون طبقات توضیح نداده است تا بعد طبقات را بعنوان جنگ آورانی که روبروی هم هستند وارد بحث بکند. طبقه در خود تئوری استثمار مارکس هست. طبقه در خود تغییر مارکس هست، طبقه در خود تئوری شناخت مارکس هست. این دوره ای است که ما کمونیسم خود را به روشنی، به شیوه مانیفست، کمونیسم پرولتاریایی، یا کمونیسم کارگری تعریف کردیم. به یک معنا سیر جدایی نظری ما از میراث و تاریخ سوسیالیسم بورژوایی، در تئوری، در افق اجتماعی، در برنامه، در نگرش به تاریخ کمونیسم و در تبیین ما از وظایف پراتیکی یک حزب کمونیستی، با مباحثات کمونیسم کارگری تکمیل میشود و ما تازه در نقطه آغاز ساختن یک حزب سیاسی دخالتگر بر مبنای نگرش کمونیسم کارگری قرار میگیریم. کاری که با تشکیل حزب

کمونیست کارگری دست بکار آن شدیم.

در هر دوره ای تمرکز بر این مباحث خاص باعث قوی تر شدن ما شد. در هر دوره ای این سوالات محوری و پاسخهایی که طلب میکرد ما را به مرحله بالاتر و پراتیک سیاسی قوی تری میبرد - به این علت که این سوالات درست و عینی بود و توجه ما به آنها اگر نه کافی، لااقل از نظر جهتگیری درست بود. امروز، در ادامه آن مباحثات و در ادامه سیر تکوین حزب کمونیست کارگری ایران که محصول تک تک آن مباحثات و خود - روشننگری هاست که بر شمردم، سوالات جدیدی به مرکز توجه ما رانده میشوند که باید به همان ترتیب، مانند قبل و با همان انرژی و جدیت از ما پاسخ بگیرند و این پاسخ ها بر پراتیک سیاسی ما ناظر بشوند. مباحث "حزب و جامعه" و "حزب و قدرت سیاسی" از نظر من مباحثی هستند که میکوشند موانع تبدیل شدن حزب کمونیست کارگری به یک حزب تمام عیار سیاسی را بشناسانند و از سر راه بردارند.

حزب، حزیت و قدرت سیاسی

این یک تیتز اصلی دستور کنگره دوم بود. آنچه که یک سازمان را یک حزب سیاسی میکند و آن را از گروههای فشار، محافل فکری، فرقه های عقیدتی، کانون های ادبی و انتشاراتی و شبکه های محفلی متمایز میکند، در درجه اول رابطه آن سازمان با قدرت سیاسی است، چه بعنوان یک مفهوم در اندیشه آن سازمان و چه بعنوان یک واقعیت در حیات و پراتیک آن سازمان. منظورم از قدرت سیاسی فقط قدرت دولتی نیست. منظورم فقط فتح و کسب قدرت دولتی نیست. این امری نیست که هر روز رخ بدهد. بلکه منظورم توانایی یک سازمان برای گردآوری نیرو و

تاثیر گذاری بر معادلات قدرت در یک جامعه است. تبدیل شدن یک سازمان به یک وزنه مهم در تعیین تکلیف سیاسی جامعه. وقتی از نبود حزب طبقه کارگر در جامعه ای شکوه میکنیم، منظورمان این نیست که لزوماً گروههای کمونیستی وجود ندارند، نشریات و رادیوهای کمونیستی وجود ندارند، محافل و شبکه های سوسیالیستی کارگران و مرتبط با سازمانهای چپ و کمونیست وجود ندارند. بلکه منظور اینست که طبقه کارگر فاقد حزبی است که در قلمرو سیاست سراسری، در جدال قدرت، نمایندگی اش کند و سازمانش بدهد و نیرویش را بکار بیاندازد و هدایت کند. بنظر من رابطه یک سازمان با قدرت سیاسی شاخص حزبی بودن و نبودن کارآکنتر آن سازمان است. حزب صرفاً یک سازمان و گروه سیاسی و فکری نیست که از نظر کمی به حدنصابی از رشد رسیده باشد. حزب سازمانی است که پا به جدال قدرت گذاشته است. پا به قلمرو سیاست در یک مقیاس اجتماعی گذاشته است. سازمان و نهادی که بیرون قلمرو سیاست سراسری و بیرون جدال واقعی بر سر قدرت و تعیین صاحبان قدرت در جامعه زیست میکند، سازمانی که چه بنا به تصمیم آگاهانه خود و چه بدلیل مشخصات کمی و کیفی خود بیرون این جدال قرار میگیرد، یک حزب سیاسی نیست. در فردای ۲۲ بهمن ۵۷ نیروی عظیمی به گرد فدائی حلقه زد. برای یک حزب سیاسی این نیرو ابزار دخالتگری در سرنوشت قدرت در طی دوره معینی است. یا در این کار پیروز میشود و توازن قوای جدیدی را به کرسی می نشاند و یا این نیرو را برای یک دوره از دست میدهد. اما فدایی علیرغم نفوذ وسیعش پس از انقلاب، فاقد سیما و مشخصات یک حزب سیاسی بود. فدایی نهایتاً یک گروه فشار روی جنبش ملی و احزاب ناسیونالیست اصلی در کشور بود. نه افق یک حزب سیاسی را داشت، نه ساختارهای آن، نه رفتار آن و نه اهداف آن را.

شاخه های مختلف فدایی، و عموزاده هایشان در راه کارگر و گروه های مشابه، امروز هم همین اند: گروههای فشار بر احزاب سیاسی اصلی تری در جامعه.

انزوی سازمانهای کمونیستی از جدال قدرت در جامعه اکنون دیگر یک فرض عمومی است. تا جایی که اگر جز این باشد مایه تعجب ناظران میشود. برای بسیاری، بویژه و قبل از همه برای خود رهبران و فعالین این سازمانها، کمونیسم نه یک جریان مدعی قدرت، بلکه فرقه کاهنایی است که آتش آتشکده حقایق طبقاتی و آرمانهای انسانی را برای آیندگان برافروخته نگاه میدارند. خادمان سرخپوش و فروتن و بی ادعای معبد تاریخ. قربانیان همیشگی ارتجاع. زندانیان سیاسی ابدی. هشدار دهندگان حقایق به توده هایی که ظاهراً همواره راهی دیگر و رهبرانی دیگر را برگزیده اند.

تلقی مارکسیستی، تلقی کمونیستی کارگری، از تحزب این نیست. وظیفه ما ایجاد یک حزب سیاسی کمونیستی کارگری است. در طول این بیست سال ما نشریات مارکسیستی ایجاد کرده ایم، پرچم آرمانها و برنامه های کمونیستی را برافراشته ایم، سازمانهای کوچک و بزرگ ساخته ایم، تبلیغ و تروج کمونیستی کرده ایم، مبارزه مخفی و علنی و مسلحانه کرده ایم. اما وظیفه ما ایجاد یک حزب سیاسی است که در مرکز جدال قدرت در جامعه پرچم کارگر، پرچم مساوات طلبی و آزادی خواهی را بلند کند و بطور عینی یکسوی این جدال باشد و شانس پیروزی در این جدال سیاسی را داشته باشد. کمونیسم بر سر تغییر است. و تغییر جامعه بورژوایی ایجاد میکند که طبقه کارگر در جدال قدرت پیروز شود. کمونیسم کارگری باید به یک حزب سیاسی در جامعه بدل شود. این ایده اولیه و بدیهی مانیفست کمونیست، نظیر همه ایده های مانیفست، نظیر کل نگرش انتقادی مارکس، باید از زیر آوار تحریفات بیرون

حزب و جامعه:

از گروه فشار تا حزب سیاسی...

کشیده شود. همان روایات مسخ شده ای که انقلاب کمونیستی و جامعه سوسیالیستی را به آینده ای دور و دنیایی دیگر حواله کرده اند و فوریت و مطلوبیت و امکان پذیری امروزی آن را منکر شده اند، تحزب کمونیستی کارگری، یعنی قد علم کردن کمونیسم کارگری به عنوان یک حزب سیاسی مدعی قدرت، را نیز به اشکال مختلف منتفی، ناممکن و نامطلوب قلمداد کرده اند.

اما آنچه که به فعالیت کمونیستی ما معنی می بخشد، دقیقا همین ایجاد یک حزب کمونیستی کارگری است که در مقیاس کل جامعه، در صحنه جدال بر سر تعیین تکلیف قدرت سیاسی در جامعه، قد علم کند. حزبی که کارگر، و هر انسان مدافع آزادی و برابری، بتواند به آن بپیوندد و مطمئن باشد که از طریق آن میتواند عملا و واقعا بر جامعه خود، محیط پیرامون خود و بر سرنوشت انسانهای معاصر خود تاثیر بگذارد.

اگر یک چیز خواهد جوهر مشترک مراحل مختلف فعالیت ما را در این بیست سال بیان کند، تلاش برای شکل دادن به یک کمونیسم کارگری است که نه در حاشیه جامعه، بلکه در مرکز سیاست در جامعه، در متن جنگ قدرت، طبقه کارگر را به میدان بکشد و نمایندگی کند.

مکانیسمهای اجتماعی قدرت

پرداختن به قدرت سیاسی در درجه اول مقوله ای است اجتماعی. جدال بر سر قدرت سیاسی اختراع کمونیستها نیست. جامعه برای دست بدست شدن قدرت سیاسی مکانیسم هایی دارد. تبلیغ و تهییج و بسیج اختراع مارکسیسم نیست، خشونت،

باید دانست که چگونه کار میکند. باید قوانین حرکتش را شناخت. این ما نیستیم که تصمیم میگیریم چگونه میتوان در جهان امروز به یک نیروی قدرتمند سیاسی تبدیل شد. خود جامعه بنا بر مشخصاتش مکانیسم های زیر و رو شدن خود را نیز تعریف میکند. باید این مکانیسم ها را شناخت. مکانیسم هایی که اجازه میدهد ما، جنبش و حزب کمونیسم کارگری، رشد کنیم، نفوذ پیدا کنیم، نیرو جمع کنیم، به انقلاب بکشانیم، قدرت را از دستشان درآوریم، برنامه مان را پیاده کنیم.

وقتی از مکانیسم های خود جامعه صحبت میکنم منظورم مکانیسم های قانونی جامعه نیست. قیام و انقلاب مکانیسمهای جامعه معاصر است برای تغییر. خیزش، شورش، جنگ، مکانیسم های جامعه معاصر است برای تغییر. ولی چیزخور کردن مخالفین در ضیافت شام، روش مناسب این جامعه نیست، در صورتی که مأمون خلیفه عباسی به دفعات ممکن بود این شیوه را بکار ببرد. در سلسله سرداران، که البته منظورم گروه اتحادیه کمونیستهای ایران نیست، یکی از سلاطین اینطور سرکار میاید که وقتی امیر بار ۰ عام داده بود ایشان با ساطور قصابی اش او را میکشد و خود را پادشاه اعلام میکنند... ما داریم وارد دوره ای از حیات حزب میشویم که مساله نفوذ سیاسی در جامعه، حضور در جنگ قدرت و بدست گرفتن اهرم های جابجا کردن نیرو در جامعه بطور جدی برای ما مطرح میشود. اهرم ها و قلمروهایی که بنا به مشخصات جامعه معاصر دست گرفتن آن و پاکداشتن در آن برای نیرویی که برای تغییر اجتماع تلاش میکند، اجتناب ناپذیر است. ما فی الحال به این اهرم ها اندکی دست برده ایم، ولی بنظر میرسد گاه از قدرت خود متعجب و حتی نگران میشویم، از موفقیتهای خود میترسیم و میدویم به درون خانه و پشت مادرمان پنهان میشویم. بعضی با این تحرک و

ابراز وجود سیاسی احساس بیگانگی میکنند. کمونیسمی که در محلات و محافل تبلیغ و ترویج میکند، کمونیسم حاضر در سر قرارهای سازمانی و جلسات کوچک پنهانی برایشان آشنا و خودی است، اما با کمونیسمی که پرچم خود را وسط شهر بکوبد، کمونیسمی که چنان همه ببینند و به رسمیتش بشناسند که آن کارگری هم که حزب در کوچه اش حضور نداشته بلند شود و بخواهد به این کمونیستها ملحق شود عادت ندارند. اما بیرون این پنجره جنگ قدرت هر روز در جریان است. و مدام مجاری و روشهای جدیدی در این جنگ پیدا میشود. دخالت ما در مساله قدرت سیاسی مستلزم رفتن ما سراغ مکانیسم های اجتماعی قدرت در جامعه معاصر است. شناختن و از آن مهمتر به کار بردن این اهرم ها و روشها قطعا ساده نیست. اما تشخیص روشهایی که بطور قطع بکار یک حزب کمونیست کارگری زمان ما نمیخورد چندان دشوار نیست.

"سنت کلاسیک کمونیستی" یا میراث اختناق و انزوا

حزب کمونیستی تا حزبی نشود که به این شیوه ها و روشهای اجتماعی دست میبرد به قدرت نمیرسد. از طرف دیگر از همه جریانات دیگر برای دست بردن به این اهرم ها نا آماده تر است و امکانات کمتری دارد. اتفاقی که برای کمونیسم افتاده است اینست که بورژوازی توانسته است با تحمیل شکستها و سرکوبها و اعمال فشار هرروزه بر کمونیستها، کمونیسم یعنی یکی از احزاب مدعی قدرت سیاسی در جامعه که صد و پنجاه سال پیش با همین مکانیسم ها میکوشید قدرت را به کف بگیرد، را به یک فرقه شبه - مذهبی حاشیه ای تبدیل کند که زندگی سیاسی خود را در گوشه ای از جامعه تعریف میکند و هویت خود را در آن گوشه پیدا میکند و خود اساسا قصد ندارد دیگر از این گوشه بیرون بیاید. مانند ارگانیسما و ویروس هایی که در یک یخبندان بزرگ خود را با آن سرما تطبیق میدهند و زنده میمانند اما پس از پایان یخبندان و گرم شدن هوا، صفحه ۱۳

حزب و جامعه:

از گروه فشار تا حزب سیاسی...

دیگر به آفتاب و گرما بر نمیگردد. به یخ عادت میکنند و دیگر تنها در آن شرایط زیست میکنند. آن اجبار بیرونی ای که روزی آن ارگانیزم را ناچار ساخت برای بقاء، خود را با آن شرایط نامساعد تطبیق بدهد، بعد از دو سه سیکل به نحوه و شیوه زندگی قائم به ذات خود آن ارگانیزم تبدیل میشود، میشود جزئی از وجود او، سنت خود او، هویت خود او و دیگر تصور زندگی دیگری جز این برایش غیر ممکن میشود. ما کمونیستها تحت سرکوب زندگی کرده ایم. به ما گفته اند نمیتوانید بیابید بیرون و علنا و آزادانه بالای چهارپایه بروید و برای مردم صحبت کنید، بما گفته اند میتوانید با رفیق خودتان در یکی گوشه ای، در کوچه ای، مخفیانه، جایی که صدایتان را کسی نمیشنود هرچه میخواهید با هم بچ بچ کنید. هر دو مجبورید در آن گوشه زندگی کنید و با هم حرف بزنید، هرچه میخواهید به هم بگوئید، به هر زبانی بگوئید، هر قدر میخواهید طولش بدهید، این فرقه شماست و با زبان فرقه ای خودتان هر چه میخواهید به هم بگوئید. اما اجازه ندارید اینجا، جلوی مردم، جلوی جامعه دهان باز کنید. در این حاشیه ما و امثال ما یاد میگیریم که حزب کمونیستی را از ابزاری برای مبارزه تبدیل کنیم به دالانی برای بیتوته کردن و زندگی، ظرفی برای بودن. برای زیستن، که باید در آن سنت زندگی کرد، این سنت سمبل ها و الهه ها و فرشتگان خودش را دارد، مجسمه ها و تشریفات خودش را دارد، تاریخ و سنت و حدیث و زبان و الفاظ خود را دارد. کار بجایی میرسد که انگار برای خود اعضای این جریان، کمونیسم ابزار مبارزه نیست، بلکه کیشی است که عده ای که با سرکوب و تبلیغات وسیع بورژوازی علیه شان به زندگی در حاشیه جامعه محکوم شده اند، برای احساس شرافت کردن و معنی دادن به

خود در "دنیای چپ" بکنیم. و رفا لاف از بلشویسم به این سو بخش اعظم چپ رادیکال و گروههای کمونیستی در این دالان ها در حاشیه جامعه زندگی کرده اند.

بخش زیادی از روشها و نثرم هایی که فکر میکنیم حقایق و مشخصات ذاتی جنبش ماست، نتایج حقنه شده و "داخلی شده" فشارهای خارجی ای است که در طول سالها روی ما گذاشته اند و ایدا متعلق به خود ما نیست. زبان ما زبان غامض قلنبه گویی نیست، هرچند ما باید انسانهای هوشمند و مطلعی باشیم که پیچیده ترین مباحثات تئوریک را دنبال کنیم، اما زبان ما زبانی است که بشر معاصر ما راجع به مسائلش با آن حرف میزند. مشغله ما مشغله فرقه خودمان نیست. مشغله ما مشغله انسان امروز است، هر قدر هم که باید به صف خودمان برسیم تا صفی قوی باشد. مشغله ما بسته بندی مجدد و باز هم مجدد آنچه پیشینیان ما گفته اند نیست، بلکه پاسخ دادن به مسائل جامعه معاصر است. من طرفدار غلیظ ترین مارکسیسم هستم که بشود پیدا کرد. فکر میکنم غلیظ ترین مارکسیسم آن مارکسیسمی است که میتواند بر دنیای بیرون تاثیر بگذارد. اساس حرف مارکس این بود که گفت جامعه اصل است. جامعه است که روح ما، فکر ما، عواطف ما، شعور ما، زیبایی شناسی ما و همه چیز ما را شکل میدهد، و حال درست همان کسانی که جامعه قرار است در تعقل شان این مکان تعیین کننده را داشته باشد، بی تفاوت ترین گروه نسبت به قوانین حرکت و مکانیسم های خود جامعه از آب در آمده اند. وقتی بحث اژیتاتورهای کمونیست و محافل کارگری را میگردیم، داشتیم همین را میگفتیم که ببینید حداقل مکانیسمی که خود جامعه برای متحد شدن کارگران بوجود آورده است چیست، بیابید برویم به این وصل بشویم و با آن کار کنیم. حرفهایتان را آنجا بزنید. آنجا گوش شنوا وجود دارد. بحث محافل کارگری بر سر

بازشناسی گوشه ای از مکانیسم های واقعی جامعه بود. یادآوری این بود که طبقه کارگر یک موجودیت اجتماعی و اجتماعا شکل گرفته است. اینطور نیست که کارگران در غیاب گروههای چپ عده ای آدم منفرد هستند که مات و بی حرکت آسمان را نگاه میکنند تا یکی بیاید و به آنها بگوید فقر بد است و اتحاد خوب است. گفتیم مطمئن باشید در هر لحظه در میان کارگران محافل مقاومت وجود دارد. گفتیم شرط دخالت در سرنوشت جامعه، برسمیت شناسی مکانیسم ها و قوانین حرکت جامعه است. این اساس مارکسیسم است. انزوا از جامعه، ناتوانی از دست بردن به مکانیسم های جامعه برای جابجا کردن نیرو و ابراز وجود سیاسی، عدم حضور در جنگ قدرت، بی تفاوتی به معضلات جاری جامعه و جاخوش کردن در یک موجودیت صنفی و فرقه ای و حاشیه ای، اینها سنتهای کار کلاسیک کمونیستی نیست، بلکه میراث اختناق و سرکوب و شکست است. آن تصویری که از زیست سیاسی و روش "کلاسیک" فعالیت کمونیستی داده میشود را نباید پذیرفت. اولاً، خود این "کلاسیک" بیست سال قبل چیز دیگری بود. ثانیاً خود ما در تغییر دادن این "کلاسیک" نقش زیادی بازی کرده ایم. در نتیجه من هیچ ارزش خاصی برای این بحث که این روش کلاسیک کار کمونیستی نیست قائل نیستم. کار کمونیستی را ما تعریف میکنیم چیست. و اگر ما بر مبنای عقلمان و نیازهای سیاسی و آرمانهای اجتماعی مان متوجه میشویم که باید به سمت معینی برویم، باید برویم و نگران این نباشیم که قبلا کسی این مسیر را نرفته است و این راه ناهموار و پانخورده است.

فعالیت سیاسی ماهیتا علنی است

اجازه بدهید روی چند نتیجه کلی از این مقدمات مکث کنم. اولین نکته این است که مبارزه برای قدرت سیاسی یک مبارزه علنی است. مردم بطور عادی علنی اند و این مردماند و طبقات اجتماعی اند که بر سر قدرت مبارزه میکنند. سعی میکنند بگیرند و ندهندش. مبارزه

حزب و جامعه:

از گروه فشار تا حزب سیاسی...

سیاسی در جامعه، بعنوان مبارزه ای میان انسانها در جامعه، مکانیسم هایی علنی دارد. با گفتن، حرف زدن، نوشتن، فریاد زدن، صدا کردن، توجه جلب کردن، نیرو جمع کردن، از اینجا به آنجا بردن، مقاومت کردن، سنگربندی کردن و غیره همراه است. مبارزه سیاسی مخفی چیزی است که به جنبش ما تحمیل شده است و هنوز میشود. و ما به این واقعیت تحمیلی خو گرفته ایم. روشهای فعالیت در شرایطی که تحت سرکوب نیستیم را بلد نیستیم. گویی حتما باید برویم در اختناق و در اختناق فعالیت کنیم. این درست است که حزب کمونیستی باید بتواند این فعالیت مخفی را انجام دهد و همیشه بخشی از فعالیت کمونیستی مخفی است. اما ما باید بدانیم که هدف فعالیت ما شکستن این سد اختناق است که ما را از دست بردن به مکانیسم های اجتماعی برای سخن گفتن و جذب نیرو و نبرد در یک مقیاس اجتماعی محروم میکند. ما داریم تلاش میکنیم که این سد را بشکنیم و بتوانیم در یک شرایط علنی و بدون اختناق کار کنیم و بورژوازی نمیگذارد. ما میگفتیم که وظیفه انقلاب ۵۷ بوجود آوردن پیش شرط های دموکراتیک انقلاب کارگری است. اما آیا اگر این شرایط فراهم میشد میتوانستیم از آن بدرستی بهره بگیریم؟ آیا چپ رادیکالی که ذاتا گروه فشار است و نه حزب سیاسی معطوف به جامعه و معطوف به قدرت، حتی در یک شرایط دموکراتیک میتواند در سرنوشت جامعه دخیل بشود؟ فکر نمیکنم.

اولین نتیجه گیری من اینست که فعالیت سیاسی باید در بُعد علنی، وسیع و جلوی چشم مردم صورت بگیرد و ما باید به آن پا بگذاریم. و این شیوه ای که چپ ها سنتا فعالیت کرده اند، یعنی شیوه غیبی، شیوه ای که در آن احکام و

از یک سازمان و نهاد جمعی باشد، نقشی فردی ایفا میکند و سهم خودیژه ای در مبارزه سیاسی دارد. سازمان و جنبشی که از فرد بگذرد، فرد را قلم بگیرد، خود را بی اثر و خنثی کرده است. سازمان نشان دهنده وحدت عمیقی است میان افراد. نهایتا سازمان حکمتی بیش از اتحاد افرادش ندارد. این را میفهمم که در طول تاریخ هر حزب افراد میروند و میمانند، اما اهمیت سازمان اینست که در هر دوره افراد معینی را هم نظر و متحد کرده است. این سازمان شبکه ای است که این افراد و مبارزانشان را به هم مرتبط میکند، تقویت میکند، هماهنگ میکند، نیروی سازمان را پشت فعالیت فرد میبرد و نیروی همه افراد را به نیروی سازمان تبدیل میکند. ولی سازمان جای مبارزه فرد را نمیگیرد.

البته این بحث هم در میان ما تازگی ندارد. ما مقوله آژیتاتورهای کمونیست و رهبران عملی جنبش کارگری و نقش فرد و رهبر شناخته شده و مورد اعتماد در جنبش کارگری را ۱۵ سال قبل به تفصیل بحث کرده ایم. کمونیسم مارکسی، کمونیسم کارگری، به این اعتبار همواره "حزب شخصیتها" است. تحلیل بردن هویت فردی کمونیستها در یک سازمان اداری و نظامی بی چهره، تا حد تبدیل کردن اسامی آنها به حروف اختصاری، سلب هویت کردن از کمونیستها و تبدیل کردن تبلیغ و ترویج و شعار و فراخوان به محصولات دبیرخانه ها و ستادهای سازمانهای غیبی، محصول جنبش ما نیست. شاخص جنبش ما نیست. بحث بر سر این نیست که حزب نباید کمیته داشته باشد، بر سر این نیست که حزب نباید یک شالوده محکم زیر زمینی داشته باشد که بتواند در هر شرایطی فعالیت کند، بحث بر سر این نیست که این همین شبکه زیرزمینی ماست که امکان داده است ما امروز اینجا باشیم. و این انضباط محکم ماست که پشتوانه کار ماست. هیچیک از اینها

شعارها و خواستها بعنوان احکامی بدیهی از پشت دیواری به مردم پرتاب میشود گویی مغزی را جایی پنهان کرده اند، گویی چشمه ای از خرد و حکمت را جایی پنهان کرده اند و به مردم نمیگویند کجاست و اعلام میکنند که "ما میدانیم که تاریخ به این سمت میرود و به آن سمت نمیروند" شیوه ابداع کارساز و کمونیستی نیست. این شیوه جریانهای جدی سیاسی نیست. بالاخره اگر شما میخواهید مردم دنبال شما بیایند باید خود را نشان بدهید. باید دعوت خود را علنی کنید و مردم را دنبال خود بکشید. نمیتوانید بدون اسم و رسم و هویت و چهره سیاسی این کار را بکنید. و کسی که بفهمد برای به میدان کشیدن دو میلیون نفر ده هزار نفر انسان واقعی و صاحب هویت و چهره شناخته شده لازم است که هر کدامشان نفوذی میان مردم داشته باشند و جایی ارج و قربی داشته باشند، این را میفهمد که حزبی که ۵۰ تا شخصیت کمونیست به جامعه معرفی کرده است و معتقد است هنوز کم است، منکر تئوری حزب لنینی نشده است و "حزب شخصیت ها" نشده است. بلکه خیلی ساده دارد میگوید شخصیت کم داریم دیگر. شخصیت داشتن، چهره های واقعی داشتن، رهبران و فعالین شناخته شده داشتن، روش معمول و واقعی زندگی احزاب سیاسی ای است که میخواهند قدرتمند شوند.

فرد در مبارزه سیاسی مهم است. فرد آن پدیده ای است که به اتحادیه ها، احزاب سیاسی و جنبشها چهره میدهد، برای توده وسیع مردم ملموسشان میکند و آنها را در دسترس مردم قرار میدهد. در نگاه به هر نهادی شما نه فقط فونکسیون و نقش و برنامه و فلسفه وجودی اش را بلکه به افرادی که این نهاد را تشکیل میدهند نیز نگاه میکنید و این در ملموس شدن و واقعی شدن رابطه جامعه با آن نهاد تعیین کننده است. هر فرد، هر قدر هم بخشی

مورد بحث نیست. اما آیا ما به اندازه کافی میدان را از دست دیگران در آورده ایم که اکنون کسی به تردید بیفتد که آیا زیادی به این سمت نمیرویم؟

ما باید صدها مرتبه بیشتر در این جهت برویم. ما باید در همین ابعاد فعلی مان دهها چهره علنی بیشتر داشته باشیم که کسی که در ایران به قدرت گیری این جریان فکر میکند بتواند مشخصا این را تجسم کند که چه طیف و چه تئیی از انسانها با چه اعتقادات، منش و خصوصیات سرکار میایند. و بتوانند بخواهند و آرزو کنند که این تئپ آنها سر کار بیایند. ما هنوز در این راه حتی بدرستی گام نگذاشته ایم. و آیا اینکارها سوسیالیستی نیست؟ به معنی قدیمی و فرقه ای کلمه، بنا به سطح شعور و تلقی معوج آنهايي که میخواهند در کانالهای حاشیه جامعه زندگی کنند، آری اینها سوسیالیستی نیست. اما برای یک مارکسیست این عین سوسیالیسم است. برای کسی که میخواهد قدرت را از دست بورژوازی در بیآورد عین سوسیالیسم است. ما این ضرورت را دقیقا از کمونیسم مان و از مارکسیسم مان نتیجه گرفته ایم و معتقدیم این شرط پیشروی در جدال بر سر تحقق اهداف مان است. اگر بناست مالکیت خصوصی و نظام کار مزدی را براندازیم و آرمانها و خواستههای تاریخسازی که اعلام کرده ایم را جامه عمل بپوشانیم، باید به مثابه عده کثیری از انسانهای واقعی، با چهره و سیمای سیاسی خود جلوی جامعه قرار بگیریم و فراخوانمان را به جامعه و به کل طبقه کارگر اعلام کنیم. در پستو بودن و بی چهرگی و در حاشیه زیستن شاخص های کمونیسم نیست. اینها خواست بورژوازی برای کمونیستهاست. و دستگاه سرکوب برپا کرده اند، دستگاههای عظیم دروغ پردازی برپا کرده اند، تا دقیقا همین را به کمونیسم و صف کمونیستی طبقه کارگر تحمیل کنند. قد علم کردن به مثابه انسانهای واقعی برای یک عده مارکسیست عین سوسیالیسم است. وظیفه سوسیالیسم است. نقطه شروع

حزب و جامعه:

از گروه فشار تا حزب سیاسی...

سوسیالیسم است، جز این سوسیالیسم نیست.

حزب و طبقه: رابطه محلی و رابطه اجتماعی

کار حزب با کارگران چه میشود؟ کار مستقیم و حضوری حزب با فعالین و محافل و شبکه های کارگری البته جزء دائمی کار یک حزب کمونیستی است و باید همیشه مشغول آن باشیم. این آن نوع فعالیت در میان کارگران است که هم در مورد آن زیاد سخن گفته ایم و هم فرض فعالیت هرروزه حزب است و برایش سازمان ایجاد کرده ایم. نوع دیگری از کار کارگری هم اینست که امکان انتخاب کمونیسم را برای کارگران فراهم کنید. به کارگران بگوئید این جنگ را می بینید؟ در این جدال میتوان کمونیسم را انتخاب کرد. کمونیسم کارگری یک نیروی بالفعل و موجود است. دیگر دعوا میان جبهه ملی و حزب توده و سلطنت و اسلام نیست، این حزب کمونیست کارگری است و میتواند آن را انتخاب کنید. انتخاب شما محدود به احزاب طبقه حاکم نیست. این حزب خودتان است و میتوانید فردا بروید وسط تهران، دفتر مرکزی حزب، به حزب بپیونید و با کارگران دیگر عضو حزب در محل و کارخانه و شهر خود مرتبط و متحد بشوید؛ میتوانید از همان روز مسئولیت به عهده بگیرید. رفقا، ما میخواهیم به طبقه کارگر حق انتخاب کمونیسم را بدهیم. اگر ما در سوراخ باشیم کارگر چرا باید ما را برگزیند؟ تروتسکیست ها دهها سال است دارند دلمه سر پیکت میبرند و دوشادوش کارگران از پاسبانها کتک میخورند و باز شاهدند که وقتی کارگر به مساله قدرت و دولت در جامعه فکر میکند باز به سوسیال دموکراسی فکر میکند. برای اینکه حزب تروتسکیست

کارگر است. سوسیالیسم محصول طبقه کارگر است. این آن جنبشی است که کمونیسم را تحویل دنیا داده است. در هر جای جهان، از آرژانتین تا کره، وقتی کارگران جمع میشوند، از پیش میتوانید حدس بزنید که در میانشان ادبیات مارکسیستی میچرخد و خوانده میشود. ما باید یک حزب کمونیستی کارگری درست کنیم که در جامعه، در صحنه نبرد طبقات بر سر مقدرات جامعه، حضور پیدا کند و دیده بشود، و نه صرفا اسمی باشد پانین اطلاعیه های سازمان در فلان محافل. این آن مصافی است که امروز جلوی ماست. حزب کمونیست کارگری به مثابه یک حزب کارگری، حزبی که بر جدالها و جدلهای تعیین کننده ای بر سر مارکسیسم و تمایز کمونیسم کارگری از کمونیسم بورژوازی بنا شده است، امروز به جایی رسیده است که تنها راه جلو رفتنش درک رابطه حزب و جامعه و درک مفوله مکانیسم اجتماعی کسب قدرت است. منظورم از کسب قدرت حمله روز آخر به کاخ زمستانی و تشکیل دولت نیست، بلکه منظورم قوی شدن و ذینفوذ شدن حزب در جامعه است به نحوی که یک پای مهم جدال طبقات بر سر قدرت باشد، و از بالای سرش نتوانند چیزی را به جامعه تحمیل کنند. این الان شروع شده است و ما جوانه های شروع این روند را می بینیم و شاهدید که چقدر تصاعدی در حال پیشرفت است.

رفقا، پیروزی بر بورژوازی را باید در زمین او انجام داد. ما در کنگره خود به کسی پیروز نمیشویم. قدرت سیاسی را در اردوگاه خود کسب نمیکنیم. بنابراین باید برویم به زمین آنها، و داریم میرویم به زمین آنها. ما باید خود را برای ایفای این نقش آماده کنیم. ما از هر جا آمده باشیم، چه مروج سیاسی بوده باشیم و چه رهبر کارگری و چه پارتیزان، چه شاعر و نویسنده، الان بجایی رسیده ایم باید نقشهایی در مقیاس اجتماعی بعهده بگیریم و ایفا کنیم. و

بعنوان شخصیتهای زنده جنبش سوسیالیسم و کمونیسم کارگری یک کشور قد علم کنیم و حرف بزنیم، با همه جامعه حرف بزنیم.

حزب مارکسیستی - حزب اجتماعی

ما یک حزب مارکسیستی هستیم و در این روند گسترش، مانند هر پدیده ای که جاذبه اش قرار است به خیلی دور برسد، هسته مرکزی مان باید خیلی فشرده و وزین باشد. در کنگره دوم اشاره کردم که تاریخا احزاب چپ وقتی خواسته اند اجتماعی بشوند و در ابعادی اجتماعی ظاهر بشوند، به راست چرخیده اند. اینطور توجیه کرده اند که جامعه راست تر از آنهاست و اگر رای میخواهند باید به راست بچرخند. و البته تاریخا هم در این کار شکست خورده اند. ممکن است یک نماینده از یک حزب رادیکال چپ برای یک دوره به مجلس رفته باشد، اما همان یک نفر را هم دور بعد پرونده اش را زیر بغلش زده اند و روانه اش کرده اند که برود. ما یکی از محدود سازمانهای کمونیستی بعد از بلشویکها هستیم که میخواهد روی رادیکالیسم و ماکزیالیسمش توده ای بشود. سازمانی که اتفاقا میخواهد ماکزیالیسم و کمونیسم را توده ای و اجتماعی کند. میخواهد آرمانها و ایده انقلاب کمونیستی اش را ببرد و توده ای و اجتماعی کند. میخواهد حرف آخرش در مورد مذهب را به حرف جامعه بدل کند. ما کسانی هستیم که معتقدیم باید این کمونیسم بی تخفیف را توده ای و اجتماعی کنیم.

این دورنما، دو سوال را جلوی ما میگذارد، اول اینکه آیا اصولا چنین کاری ممکن است؟ که بنظر من تجربه ثابت کرده است که در دوره ما اتفاقا این روش کارساز است. جامعه معاصر پاسخهای رادیکال و انسانهای رادیکال و سازش ناپذیر میخواهد. کسانی که حرف اساسی و بنیادی خود را میزنند و میخواهند همفکران و همراهان خود را متحد کنند تا کل این افق رادیکال را متحقق کنند.

کافی است ۵

حزب و جامعه:

از گروه فشار تا حزب سیاسی...

درصد جامعه حرفشان مثل ما باشد تا تمام قدرت را بگیریم. کفایت ۵ درصد مردم ایران فعالانه از حزب کمونیست کارگری دفاع کنند و آن را حزب خودشان بدانند تا تمام منطقه را بگیریم. مهم نیست که نشریات مجاز و قانونی ایران به ما روی خوش نشان ندهند. آن مملکت ۶۰ درصد انسان ضد دین و ضد خدا دارد که از دست رژیم اسلامی کرد به استخوانشان رسیده است و همه حامیان بالقوه ما هستند. آنها که از اسلام به ستوه آمده اند ما را دارند، آنها که از نابرابری زن و مرد به ستوه آمده اند ما را دارند، کسانی که از شرق زدگی حاکم بر رژیم و اپوزیسیون خسته شده اند ما را دارند، و این حق ماست که ما را داشته باشند. این افشار هویت کارگری و کمونیستی ما را تحریف نکرده اند اگر ما را نماینده خود بدانند. کسانی هستند که میگویند ما با شما آمده ایم چون حرف دل جوانها را میزنید. ما با شما آمده ایم چون حرف دل زنان را میزنید، یا چون از فرهنگ مدرن تری سخن میگویند، یا چون علیه مذهب به پا خاسته اید. این اشکالی ندارد. کسانی که با ما میایند به خاطر نقشی با ما میایند که آن روز در جامعه بازی میکنیم. و اگر بازی نکنیم دیگر با ما نمیایند و با دیگران میروند که آن نقش را برعهده میگیرند. و هیچ عار نیست که اینها را دور خود جمع کنیم. قرار از ابتدا این بود که طبقه کارگر و کمونیسم کارگری بعنوان پرچمدار همه آزادی و همه برابری در جامعه ظاهر شود.

سوال دوم اینست که اگر این نیروها و مطالبات و تمایلات را دور خود جمع کردیم، چه تضمینی هست حزب آنها نشویم، فقط حزب آن کارها نشویم. اینجاست که آنطرف قضیه را باید تاکید کنیم. این حزب باید یک

کمونیسم به اندازه کافی قوی هست که چندین و چند برابر این جلو برویم بدون احساس خطر و نگرانی از آلودگی با "دنیای کثیف سیاست" و نیرو جمع کنیم. و این نیرو امروز حیاتی است.

احیای کمونیسم جهانی

من راجع به رفتن حزب خودمان به مرکز عالم سیاست و به مرکز جامعه حرف زدم. اما یک نکته دیگر هم بنظر من تعیین کننده است. اگر کمونیسم در مقیاس جهانی آینده ای دارد از طریق احزابی است که اینکار را میکنند، نه از طریق تماس دبیرخانه و روابط عمومی ما با فعالین انگلیسی و آلمانی و استرالیایی و پرسیدن نظر آنها راجع به مواضع ما. آنهم البته کار خوب و لازمی است. اما اگر چیزی قرار باشد کمونیسم را در دنیا احیاء کند توان و صلاحیت دو سه حزب کمونیست کارگری دنیاست که در کشورهایی با اندازه متوسط، نیرو بشوند. این کمونیسم را احیاء میکند، تئوری مارکسیسم را احیاء میکند، مانیفست را احیاء میکند. این وظیفه ما و دین ما به جنبش کمونیستی جهانی است که قدرتمند بشویم. کافی است دو سال در گوشه ای از جهان در قدرت باشیم، پیروزی ما در جنگ قدرت، یا حتی شکست دادن و بیرون راندن ارتجاع از یک گوشه آن مملکت، چشم جهانیان را متوجه کمونیسم کارگری و حزب پیروزش میکند و شما میتوانید درباره مارکس و لنین و انترناسیونال کمونیستی و حق کارگر در جهان امروز دنیا را مخاطب قرار بدهید. ما، ما احزابی که بتوانیم در جامعه قدرتی بشویم، کمونیسم را احیاء خواهیم کرد. این تنها پاسخ واقعی پس از سقوط بلوک شرق است. پاسخهای پس از سقوط بلوک شرق پاسخهای تئوریک

نیست، جوابهای تئوریک اش را قبلاً داده ایم و داده بودند. پاسخهای پس از سقوط بلوک شرق پاسخهایی پراتیکی است. پراتیکی به معنی وسیع کلمه. پاسخ واقعی ما به احیای کمونیسم، پس از ماجرای سقوط بلوک شرق، برپا کردن این پرچم جایی است که تعداد کافی ای از مردم، با سر و صدایی به اندازه کافی بزرگ، در آن باشند که این سیاره متوجه وجود ما و عروج مجدد ما بشود. این کار از ما برمیاید. من راستش نمیدانم چه احزاب دیگری در دنیا دارند چنین کاری میکنند. اما میبینم که در مقیاس کشوری مثل ایران ما این پتانسیل را داریم. این سازمانی است که این پتانسیل را دارد که کار مثبتی در این مقیاسی که من گفتم صورت بدهد، به نحوی که جنبش کمونیستی بطور کلی را به پله بالاتری ببرد.

وظیفه ای که امروز جلوی ماست استفاده از این سرمایه بیست ساله، از این شعور بیست ساله، از این تجربه بیست ساله و این نیروهایی که در طول این سالها جمع شده اند و آبدیده شده اند برای کاری بیرون این سنت و بیرون این تاریخ حاشیه ای است. کاری موثر در جامعه، و این کاری است که ما شروع کرده ایم و همه به این میبایم.

اما در عین حال ما با این قلمروها به اندازه کافی آشنا نیستیم، در آنها تخصص نداریم، چاله و چوله هایش را نمیشناسیم. باید سرعت یاد بگیریم و از حریفان خود باهوش تر و چالاک تر باشیم. مبتکرتر باشیم. یک دنیا کار در این مسیر هست و میخواهم بعداً در این نشست روی ابعاد مختلف آن مکث کنیم.

انترناسیونال شماره ۲۹، خرداد ۱۳۷۸

تمام فلاسفه جهان را تفسیر کرده اند،

حال آنکه مسئله برسر تغییر آنست!